شماره ۲۰

دوره اول

دوشنبه ۶ اسفند ۱۳۵۸

بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

چگونه مجلسی خواهیم داشت؟

آنچه می‌توان دید ، آن نیروهای سیاسی که زیر پرچم کلی اسلام فعالیت دارند و در مجموع قدرت حکومتی ناشی از انقلاب را به خود اختصاص داده‌اند ، به رغم اختلافات اساسی که در روش‌ها و هدف‌ها دارند - و کار این اختلافات چند ماهی است که دیگر از پرده بیرون افتاده است - و نیز به رغم فاصلهٔ دور و درازی که ، در داوریهٔ انقلاب اسلامی ، خط مردمی و ضد امپریالیستی امام خمینی را از خط مماشات با امپریالیسم جدا می‌کند ، دست به نوعی بسیج همگانی زده‌اند تا در انتخابات مجلس شورای ملی راه را بر هر سازمان سیاسی و انقلابی دیگر ببندند . آنان مجلسی یکپارچه "اسلامی" می‌خواهند و بدین منظور از همه امکانات بهره می گیرند و همه گونه شگردی به کار می برند : انتخابات دو مرحله‌ای ، اکثریت مطلق آراء در مرحله اول و اکثریت نسبی در مرحله دوم - که این هر دو انحصاراً به سود جریانهای "اسلامی" است ؛ - محدودیت‌های چندی که قانون انتخابات برای نامزدهای نمایندگی قائل شده است و آنها را از صافی‌هائی می گذرانند تا جز آنچه مطلوب یا تحمل‌پذیر می‌تواند شمرده شود به مرحله رأی گیری نرسد ؛ برکنار نگه داشتن رادیو تلویزیون از فعالیت‌های انتخاباتی به این عنوان که برنامه های آن سراسری است و سخنرانی ها و مصاحبه های نامزدهای نمایندگی تنها یک حوزهٔ کوچک را مخاطب قرار می دهد ؛ محصور کردن اجتماعات و سخنرانی های انتخاباتی در محدوده تنگی از زمان و مکان برای آنکه برنامه های احزاب و افراد غیرخودی بردی هرچه کمتر داشته باشد ؛ کوشش بالاترین مقامات رسمی و مذهبی کشور برای سوق دادن آراء انتخاب‌کنندگان به مجرای معین ...

درچنین احوالی ، به آسانی می توان پیش بینی و حتی پیشگوئی کرد که نخستین مجلس شورای ملی در جمهوری اسلامی ایران ، همان گونه که این روزها به نحوی مؤکد عنوان می شود ، مجلس شورای اسلامی خواهد بود . انواع گرایش‌های سیاسی - اسلامی ، با چاشنی تنها پنج نماینده از مذاهب زردشتی و یهود و مسیحی که

بقیه در صفحهٔ ۸

مسایل و مشکلات کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی (بخش اول)

در اواخر دهه ۱۹۶۰ کشورهایی که سمت گیری سوسیالیستی را برگزیده بودند با مشکلات حادی روبرو شدند . در چند کشور کودتاهایی به وقوع پیوست (غنا ، مالی) ، مصر و سوریه شکست‌های نظامی سختی متحمل شدند ، در گینه و چند کشور دیگر اوضاع اقتصادی رو به وخامت گرایید ، و جمهوری خلق کنگو چندین بحران سیاسی جدی را از سر گذراند .

برخی از محققان ، با توجه به این مشکلات تئوری سمت گیری سوسیالیستی را زیر علامت سؤال قرار دادند اما مشکلاتی از این قبیل در تمام کشورهای رو به رشد ، صرفنظر از مشی اجتماعی آنها ، وجود دارد . روبنای دولتی و سیاسی هم در کشورهای دارای سمت گیری سرمایه‌داری و هم در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی ، هنوز شالوده استوار و زیربنای اقتصادی (مناسبات تولیدی نوین و نیروهای مولد امروزی در کشاورزی و صنعت) مناسبی ندارد . این امر دلیل اصلی فقدان ثبات داخلی این کشورهاست . اقتصاد اکثر این کشورها ترکیبی از بخش‌های مختلف (دولتی ، سرمایه‌داری ملی ، سرمایه داری خارجی ، سنتی ، و غیره) است که در آن هیچکدام از این بخش‌ها هنوز موضع مسلط ندارند و مناسبات تولیدی مربوط به خود را در مقیاس ملی قوام نبخشیده‌اند . بعلاوه باید تضاد حاصل از روند سریع قوام ملی و تشدید تمایزات اجتماعی که بهمراه آن است - مبارزهٔ طبقاتی ، رقابت میان گروهبندیهای سیاسی گوناگون ، قبایل و غیره - را بخاطر داشت . تمام این عوامل پیشرفت به سوی سوسیالیسم را کند می کنند ، اما هیچیک از این مشکلات غلبه ناپذیر نیست همچنین ، بررسی تجارب کشورهای در حال رشد نشان می دهد که به جز سمت گیری سوسیالیستی هیچ راه

بقیه در صفحهٔ ۷

در شگفتم ...... (برای خسرو گلسرخی)

برگهایش انبوه
شاخه هایش خزه پوش
قدبرافراشته بی همدم در ساحت صبح
و نسیم
بر سر انگشتانش می بوید
خیل گنجشکان را چونان به خوشبوئی پیچیده به گرگ
در شگفتم که تن تنها استاده بپا
غرق در برگ سرور
در شگفتم که تن تنها بر دامن دشت
از هوای قلمستانش دور
می تواند گستاخ
قد برافرازد و در انبوه شاخه و برگ
سایه اندازد بر پیرامون

بهمن ۵۲

کوش آبادی

تجاوز چین به ویتنام (بخش چهارم)

ترجمهٔ : بهرام حبیبی

تحلیلی از منشأ و گسترش مسئله

بدون شمارش تحریکات مرزی ، فقط تجاوز چین با قوای مسلح به مرز ویتنام در سال ۱۹۷۸ به ۵۸۴ مورد رسید (در مقایسه با تجاوزات چهار سال ۷۷ - ۷۴ که ۱۳۵۵ مورد شمارش گردیده است) . این تجاوزات پیوسته صفت خشن تری به خود می گرفت ، هم از نظر تعداد واحدهای نظامی متجاوز و عمق نفوذ آنها و هم از لحاظ تنوّع سلاحهایی که به کار برده می شد که مشتمل بود بر تفنگ و مسلسل و توپهای سبک . علاوه بر این ها در یکصد مورد به حریم هوایی و در ۴۸۱ مورد به حریم دریایی ویتنام تجاوز کردند .

ایجاد جبههٔ دوم مخاصمات در مرز چین و ویتنام بازوی دوم گیره ای بود که چین می خواست ویتنام را در آن گرفتار کند . بازوی اول گیرهٔ مرز جنوب غربی ویتنام بود . اینها همه به خاطر تضعیف ویتنام و به قصد تولید زحمت بود تا ویتنام نتواند در جنوب چین کشور سوسیالیستی مستقلی بسازد و در نتیجه راه را برای توسعه طلبی خاقان مسلکان بزرگ ببندد .

اما به این ها همه بسنده نشد . در ۲۴ ماه مه ۷۸ سخنگوی اداره چینیان خارج از کشور مطالب زیر را در اختیار خبرگزاری چین نو قرار داد : "ویتنام اقداماتی را در جهت تضییع حقوق و تعقیب و اخراج چینی تباران ساکن کشور خود معمول داشته است " . هم زمان با این ، دستگاه عظیم تبلیغاتی چین به کار افتاد تا به خاطر " سرنوشت اسفناک چینی تباران رانده شده " ضجه سر دهد . حال ببینیم حقیقت امر چه بوده است .

در خانواده بزرگ خلق های ویتنام ، چینی تباران از نسلها پیش زندگی می کنند و عدهٔ آنها به

بقیه در صفحهٔ ۴

آفریقا : تضادهای مرحلهٔ کنونی رشد و توسعه

ترجمهٔ : الف . پایدار

رشد و توسعه اجتماعی در آفریقا روندی پیچیده و متضاد دارد . از طرفی جنبش رهائی بخش ملی در این قاره موفقیت های چشم گیری بدست آورده است . کافی است وقایع سالهای اخیر را به خاطر آوریم که منجر به ازهم پاشیدگی امپراطوری مستعمراتی پرتغال و ظهور تعداد زیادی کشورهای مترقی گردید ؛ ایجاد اتیوپی انقلابی و نو ، و آغاز مرحله نوینی در مبارزه برای نابودی رژیم های نژادپرست و دست نشانده در جنوب آفریقا ، از وقایع مهم این دوران است .

از طرف دیگر امپریالیسم و ارتجاع محلی بر دامنه همکاریهای نزدیک خود بسیار افزوده اند . تباهی و فساد رژیم حاکم بر مصر ، دخالت کشورهای عضو ناتو در زئیر و تشدید تضادهای موجود میان دولت های منطقه تا حد درگیری مسلحانه و غیره ثمره تلخ این همکاری ها است .

یافتن علت های نهانی این تحولات چندان مشکل نیست . این علت‌ها را چنین میتوان برشمرد : اول ؛ وجود انگیزه های سیاسی که هدف آن عمدتاً پیشگیری از تثبیت موقعیت آن دسته از نیروهای مترقی ضد امپریالیست و ضد سرمایه داری است که می کوشند پیوندهای خود را با جهان سوسیالیستی مستحکم کنند . در این رابطه سعی می شود از قدرت تأثیر سوسیالیسم بر روند تحول اجتماعی این بخش از جهان کاسته شود در عین حال امپریالیسم تلاش می کند تا سر حد امکان دولت‌های جوان منطقه را به راه رشد سرمایه داری بکشاند و از این طریق جان تازه ای به پیکر بی رمق سرمایه داری بدمد .

دوم ؛ در سالهای اخیر بر میزان علاقه کشورهای بزرگ سرمایه داری به نفت ، اورانیوم و دیگر مواد خام آفریقائی افزوده شده است . نیازی به گفتن ندارد که آفریقا یکی از منابع حیاتی مواد اولیه برای بازارهای سرمایه داری است .

سوم ؛ سقوط نظام مستعمراتی پرتغالی ها و به قدرت رسیدن دمکرات‌های انقلابی در موزامبیک و آنگولا کشورهای ناتو را ناگزیر نمود در نقشه های نظامی - استراتژیک خود در جنوب آفریقا تجدیدنظر نمایند . در حال حاضر کشورهای ناتو تنها به این مربسنده نمی‌کنند تا رژیم های حاکم در پرتوریا و سالیسبوری را از نظر نظامی تجهیز کنند ، صنایع نظامی آنها را به راه اندازند ، و در سازمان ملل از آنها حمایت نمایند . کشورهای عضو ناتو می کوشند تا با همگامی و دخالت مستقیم قدرت‌های غربی و زیر پوشش فریبنده " حکومت اکثریت سیاه پوست " رژیم های دست نشانده ای به رهبری همکاران آفریقائی خود بر مردم نامیبیا و زیمبابوه تحمیل کنند ، می کوشند سواپو و جبهه میهن پرستان زیمبابوه را که تنها

بقیه در صفحهٔ ۶

نقش بخش دولتی در کشورهائی که سمت گیری سوسیالیستی دارند (بخش دوم)

از : گلب اسمیرنوف
ترجمهٔ : ب.توانا

از حیث متدولوژیک (اسلوب شناسی) بررسی تاثیر بخش دولتی در روابط اولیه مبادلات و توزیع ونیز عوامل مربوط به تقسیم مجدد درآمد ملی و محصول کلی اجتماعی ضرورت دارد. در سطح فعالیت عملی (پراتیک) تشخیص سه عنصر روابط بخش دولتی ضروری است .

نخست ، مشارکت مستقیم آن در شکل بندی درآمدها و مصرف زحمتکشان . در این جا نقش اصلی بعهده این عوامل است : شغل (منجمله ایجاد شغل های جدید به موهبت سرمایه گذاری های دولتی)، سطح مزد و شرایط کار در موسسات دولتی (در مقایسه با موسسات خصوصی)، ایجاد و گسترش زیر ساختار اجتماعی به عنوان جزء مستقل بخش دولتی و همچنین موسسات عمومی تولید .

دوم ، تماس های اقتصادی و مالی آن با موسسات خصوصی در داخل و خارج کشور .

سوم ، روابط آن با موسسات کوچک و واحدهای بهره برداری های نیمه طبیعی .

در این جا ، نقش درجهٔ اول می تواند توسط این عوامل ایفاء شود : کانالها (بخش خصوصی یا دولتی) و شرایط (قیمت ها و غیره) تهیه مواد اولیه لوازم ،مواد سوختی ، انرژی و غیره برای موسسات دولتی ، هدف های تولید (کالاها و خدمات) موسسات دولتی . سطح قیمت ها ، تعرفه ها و سایر شرایط فروش به دیگر موسسات بخش دولتی، سازمان های دولتی و موسسات خصوصی .مشارکت بخش دولتی در فروش تولیدات و محصولات کار تولید کنندگان مجزای آنها ، از میان بردن سیستم واسطگی توسط بخش دولتی . تمرکز واردات و صادرات در دست موسسات بخش دولتی.سازمان دهی سیستم اعتبارات بانکی ، امکانات و شرایط اعطای اعتبارات به موسسات بخش دولتی و خصوصی اقتصاد .

حتی با تنظیم آمار هایی با خصلت اجتماعی ـ اقتصادی محدود می توان چند گروه شاخص تمیز داد که امکان دهد خصلت و جهات تاثیر بخش دولتی (درکلیه کنش ها و اقدامات سیاست اقتصادی) در روابط مبادله و توزیع در کشورهای جوان دارای سمت گیری سوسیالیستی ارزیابی گردد .

نخستین گروه از این شاخص ها متکی بر ساختار اجتماعی در آمدها و مصرف است :تغییرات در سطح درآمدهای فردی گروههای مختلف جمعیت ، از میان بردن اختلافات اساسی دستمزد گروههای مختلف کارگران و کارمندان که برای مستعمرات و نیمه مستعمرات جنبهٔ نمونه وار دارد. تثبیت و تضمین حداقل مزد. معمول کردن حداکثر مراقبت های اجتماعی در حق کارمندان و کارکنان بنگاهها و موسسات دولتی. تغییرات در سطح و ساختار مصرف فردی قشرهای مختلف جمعیت مخصوصا" در مورد محروم ترین و مرفه ترین افراد جامعه .

دومین گروه شامل شاخص هایی است که به روند شکل بندی سرمایه های اجتماعی مصرف مربوط می شوند : مانند هزینه های کلی دولت در زمینهٔ رشد اجتماعی سرمایه گذاری ها در زیر ساختار اجتماعی، سازماندهی کمک پزشکی و آموزش ابتدایی ، متوسطه و عالی رایگان، پانسیون ها و غیره .

سومین گروه شاخص هایی است که به روند باز تولید سرمایه دربخش های مختلف اقتصاد مربوط می ـ شود .آنها بنا بر حجم سپرده های بانکی بخش های دولتی و خصوصی اقتصاد، توزیع اعتبارات بین آنها و مخصوصا" بنا بر حجم سرمایه گذاری های کلی هر دو بخش مشخص می شوند .

از آنجا که تحلیل همهٔ شاخص های یاد شده برای کشورهای متعدد دارای سمت گیری سوسیالیستی در یک مقاله ممکن نیست ، این تحلیل تنها در مورد الجزایر انجام می گیرد ، زیرا این کشور وارث گرانبارترین تجربه در دگرگونی های اجتماعی ـ اقتصادی ناشی از سمت گیری سوسیالیستی است .

از ۱۹۶۴ الجزایر حداقل سطح مزد کارگران کشاورزی را معین ساخت .نزدیک به پایان سالهای شصت ، اختلاف میزان حقوق مزد بگیران در صنعت ، ساختمان ، حمل و نقل ها و ارتباطات ، بانکها و موسسات اعتباری که بنا به قاعدهٔ کلی به نسبت ۱ به ۸ (کارگران و کادرهای بلند پایه) بود ، کاهش یافت .حداکثر حقوق برای کارکنان دولت تامین شد .

دولت مانند سایر کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی رشد اقتصادی را به عهده گرفت .نسبت به آغاز نخستین برنامهٔ پنج سالهٔ رشد اقتصاد الجزایر (۱۹۷۰ ـ ۱۹۷۳) سهم دولت در سرمایه گذاری های کلی در اقتصاد به ۹۰ درصد رسید و چنانچه منابع خارجی را در نظر نگیریم این شاخص را پشت سر گذاشت .در سالهای بعد ، بخش دولتی الجزایر مهم ترین سهم سرمایه گذاری های کلی را (طبق ارزیابی های ما نه کمتر از ۹۰ درصد) تامین نمود .

بخش اساسی این منابع به رشد اجتماعی و شکل بندی سرمایه های اجتماعی مصرف اختصاص دارد . طبق محاسبات ما که بر اساس منابع رسمی الجزایر صورت گرفته ، دولت در سال های نخست برنامهٔ پنج ساله ۱۵ تا ۲۰ درصد مجموع کالاها و خدمات تولید شده در کشور را به امور مذکور اختصاص داده است .

تحلیل این داده ها امکان می دهد تایید نماییم که ماهیت خصلت گذاری بخش دولتی در جهت تثبیت اوضاع سیاسی عمل می کند .در حقیقت بخش دولتی به مثابه پایه مادی رژیم ترقی خواه جلوه می کند .

شتاب در گسترش بخش دولتی و تسریع در تعرض آن برضد موسسات خصوصی منجمله بر ضد انبوه عظیم تولید کنندگان کوچک بورژوایی و غیر بورژوایی کالاها در برانگیختن تعرض متقابل ارتجاع و ایجاد فضای بی ثباتی زیاد (انفجاری) سیاسی موثرند .

این برداشت اشتباه است که گسترش بخش دولتی در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی راهی است که یکراست به اقتصاد چند ساختاری ویژهٔ مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید ـ این عنصر اساسی اقتصاد سوسیالیستی یا پیش از سوسیالیستی منجر می شود .

وجود بخش دولتی و تبدیل آن به عامل اصلی رشد اقتصادی درست آنطور که سمت گیری سوسیالیستی در مجموع چنین خصلتی دارد ، تنها به معنای محدود کردن سرمایهٔ خصوصی است نه ترک کامل آن .هر کشور دارای سمت گیری سوسیالیستی از سرمایهٔ خصوصی به نفع رشد اقتصاد ملی استفاده می کند . بخش دولتی با سرمایهٔ خصوصی ملی و خارجی و تولید خرده پای کالایی که در گسترش است و با برخورداری از حمایت دولت که مدام موسسهٔ سرمایه داری می ـ آفریند ، همکاری می کند .سرمایهٔ خصوصی اعم از ملی و خارجی تلاش می کند از بخش دولتی به نفع خود استفاده کند .برخی رهبران موسسات و خدمات دولتی از مالکیت دولتی و قدرت اقتصادی که در اختیارشان است ، در جهت ثروت اندوزی شخصی استفاده می کنند . این امر گاه به تبدیل بخشی از کارمندان دولتی و اقتصادی به بورژوازی بوروکراتیک منجر شده و می شود .

امکانات استفاده از مالکیت دولتی توسط سرمایه خصوصی، امکان دولتمند شدن بخشی از کارمندان که در مدیریت اقتصادی کشورهای دارای سمت گیری سوسیا ـ لیستی شرکت دارند ، هماهنگی منافع آنان با منافع بورژوازی ملی و بین المللی و در نتیجه امکان تغییر خصلت بخش دولتی و تاثیر آن در تحول اجتماعی ـ اقتصادی روشنگر این واقعیت است که کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی بنا بر تقسیم کار بین المللی با کشورهای سرمایه داری روابط نزدیک بر قرار می ـ کنند ، بخش اساسی کمک اقتصادی و فنی را از آنها دریافت می کنند و لذا تحت تاثیر این شرایط ناچار می شوند با مشارکت سرمایهٔ خارجی به تاسیس کمپانی های مختلط و غیره بپردازند . به عبارت دیگر ، سمت گیری سوسیالیستی در رشد اجتماعی ـ اقتصادی مستعمرات و نیمه مستعمرات پیشین در شرایط هم ـ زیستی بخش دولتی و خصوصی در مجموع آن و حفظ این کشورها در سیستم اقتصادی و سرمایه داری جهان عمل می کند . در چنین اوضاع و احوالی مساله " کی پیروز می شود ؟" (که بر که) در برخی شرایط می تواند به نفع سوسیالیسم حل نشود و در این صورت بخش دولتی با بدل شدن به عامل ناپایداری رژیم دموکراسی انقلابی می تواند در جهت سرمایه داری دولتی گسترش یابد . این بازگشت بخش دولتی ممکن است نه تنها تحت تاثیر عوامل اقتصادی بلکه عوامل سیاسی ، به ویژه قدرت دولتی انجام گیرد .همانطور که تجربهٔ برخی کشورها چون جمهوری عربی مصر نشان می دهد ، دگرگونی رو ساختار سیاسی می تواند موجب تحول سریع بخش دولتی در جهت سرمایه داری دولتی شود .به موازات آن ، بخش دولتی نیز که به نفع موسسات خصوصی مورد استفاده قرار می گیرد (مثلا" در مصر از منابع مالی بخش دولتی برای تحکیم بخش سرمایه ـ داری در کشاورزی استفاده به عمل آمد) می تواند بر اساس قدرت دولتی پایهٔ اجتماعی ـ اقتصادی لازم را برای ترک سمت گیری سوسیالیستی بوجود آورد .

بنابراین ، مساله ثبات سیاسی در این حالت و هم چنین در تاثیر متقابل مجموع سیستم و عناصر اساسی آن که عبارتند از :پایهٔ اقتصادی که عنصر اساسی سیستم را تشکیل می دهد ، بخش دولتی،تناسب نیروهای اجتماعی ـ سیاسی در کشور ، خصلت وگرایش ـ های تحول قدرت دولتی،حل می شود ، نه به تنهایی .

(پایان)

بقیه: انسانهای نو از دیدگاه چرنیشفسکی

غلتیدن به زیاده روی درقطب مخالف بپرهیزد . "

چرنیشفسکی در"چه باید کرد ؟"اندیشه های یاد شده را درهمهٔ وجوه آن گسترش داده است. زن طی قرنها در مالکیت مرد و بردهٔ وی بود و به خاطر تمتعی که برای مرد می آفرید ونیز به خاطر زیبائیش مورد توجه قرار می گرفت. زن در دوران بردگی اش از شایستگی انسانی خود بی خبر بود ،اما هنگامی که به آن وقوف یافت ، از دیدن خود در چنان وضعی ،درد و رنج عمیقی احساس نمود .از سوی دیگر جامعه با ستم روا داشتن به زن خیلی چیزها از دست داد و نتوانست از نیروهای خلاقش سود جوید .البته در این روزگار زن دیگری آفریده شده است که می کوشد با مرد برابر شود و نیز مردانی سربرآورده اند که خواهان آنند زن را در نقش موجودی ببینند که از حیث حقوق با آنها برابر است .در رؤیای چهارم ورا پاولونا گفته شده است که زن جدید همهٔ آن چیزهای بسیار زیبای موجود در نمونه های زن آفریدهٔ خیال بشری : چون عشق و صفای متبلور در آستارته (الههٔ آسمان در نزد اقوام سامی) زیبائی آفرودیت (الههٔ یونانی عشق وزیبائی) وپاکی آرتمیس (الههٔ اساطیر یونان) را درخود گرد می آورد .البته همهٔ این ویژگیها در نزد زن جدید کیفیت های جدید کسب می کند ،زیرا او چیزهائی دارد که خدایان عهد باستان از آن بی بهره بودند ."آنچه که بعنوان چیز تازه در من وجود دارد و من به اعتبار آن خود را از آنها متمایز می سازم ،همانا برابری حقوق با دلباختگان ... برابری در روابط آنها به عنوان موجودات بشری است ... برابری در حقوق و آزادی به آنچه که در من است و به آنچه که در خدایان باستان بود خصلتی تازه و جذابیتی والا می دهد که پیش از این ناشناخته بود و به حق تمام آنچه را که در پیش از من می شناختند در برابر آن هیچ است" ..

وراپاولونا بنا بر تجربهٔ خود متقاعد شده است که زن باید شغلی اختیار کند و برای جامعه کار مفیدی انجام دهد تا بتواند به توسعهٔ فکری خود پردازد ، خصلت خود را گسترش دهد و در موقعیتی برابر با موقعیت مردان قرار گیرد .

شرکت دادن زن در کار مفید برای جامعه و در فعا ـ لیت اجتماعی شرط لازم و اساسی برای پرورش استعداد ـ های آفریدگارانهٔ وی است . انسان های نو با نفرت به اصول کهنه ای می نگرند که مدعی است طبیعت با محروم نمودن جنس زن از هوش نیرومند ، خصلت گسترش

صفحهٔ ۷

انسان های نو از دیدگاه چرنیشفسکی

انسانهای نوئی که چرنیشفسکی سیمایشان را در رمان خود "چه باید کرد؟" تصویر می‌کند انسانهائی هستند که بنا بر اصل "خودگرائی بخردانه" رفتار می‌کنند. این انسانها به هیچ‌وجه خودگرایانی به مفهوم رایج کلمه نیستند. بعلاوه، آنها دشمن خودگرائی (اگوئیسم) حقیرانه، مبتذل ومخالف سرسخت مال پرستی، بطالت ودنائت اند. آنها به این خودگرائی که انسانها را از احترام، دوستی وعشق حقیقی محروم می‌دارد وازویهٔ محاسبه‌های نفع‌طلبانه به فرد می‌نگرد، اعلان جنگ داده اند. انسانهای نو طبق اخلاق نو رفتار می‌کنند وبا اخلاق فرسودهٔ خرده بورژوائی که مخلوق آئین کلیسائی است، سازگار نیستند. آنها به خاطر خدمت به انسانها تلاش می‌ورزند: برخی‌ها خودرا وقف علم می‌کنند و دیگران به فعالیت های عمومی می‌پردازند. نیرومندترین آنها به خاطر امر مشترک حتی از همهٔ آسایش‌های زندگی وسعادت شخصی چشم می‌پوشند.

از این روست که رحمت اف در رمان "چه باید کرد؟" خود را ملزم به زندگی انقلابی می‌سازد و برای هرنوع فداکاری آماده می‌شود. اخلاق او اخلاق یک انقلابی حرفه‌ای است. این اخلاق از وی بیش از سایر انسانها توقع دارد. رحمت اف انسانی با ارادهٔ نیرومند، قهرمان، جسور وبی باک است. او تا آخرین نفس از مبارزه باز نایستاد واز بذل جان دریغ نکرد. همانطور که نویسنده در رمان خود می‌گوید، رحمت اف‌ها "چنان در راه امر مشترک جان فشانی می‌کنند که این برای آنان بدل به یک ضرورت می شود، زندگی‌شان را سرشار می‌سازد وجانشین مشغله‌های خصوصی می‌گردد".

اگرچه انسانهای نوین دیگری چون لاپوخوف، کرسانوف ورا پاولونا به اوج رحمت اف نمی‌رسند، اما آنها نیز به هیچ‌وجه ایده‌آلی جز خدمت به انسانها ندارند. آنها مصممانه واز هرحیث حساب خودرا از قشرهای انگل جامعه جدا می‌سازند وچونان افراد نوع قدیم در مقابل شرایط مبتذل سرتسلیم فرود نمی‌آورند. اگر دیده می‌شود که ماریا – آلکسیونا یقین دارد که در رژیم پوسیده تنها خبیثان ودغل‌کاران از "زندگی دلپذیر" برخوردارند و جز این نمی‌تواند باشد، دختر وی ورا پاولونا با این شیوهٔ نگرش به هیچ‌وجه همداستان نیست.

انسانهای نو به خاطر استقرار نظام اجتماعی نوئی مبارزه می‌کنند که در آن از دولتمندان وبی چیزان نشانه‌ای نیست. آنها تلاش می‌ورزند به انسانها یاری کنند تا به سامان دادن جامعه‌ای همت گمارند که در آن "همه بتوانند از رفاه برخوردار شوند"، "به یکدیگر زیان نرسانند و درچشم یکدیگر خوار نشوند" وخوشبختی خودرا از خوشبختی دیگران جدا ندانند. آنها مفهوم زندگی وپایهٔ اخلاق اجتماعی را در کار به نفع انسانها می‌دانند. به کار کردن عشق می‌ورزند و زندگی بدون کار را پوچ ونامفهوم می‌دانند. این ویژگی آنها را از انسانهای وابسته به طبقات استثمارگر وقشرهای انگل جامعه آشکارا متمایز می‌سازد. انسانهای نو لازم می‌دانند که تمایلات واقعی وطبیعی را که باید اجابت شوند از تمایلات بوالهوسانه که نیازی به وجودشان نیست، تمیز دهند. تمایلات بوالهوسانه ثمرهٔ حالت بیمارگونهٔ ارگانیسم وزندگی عاطلانه اند، زیرا در تحلیل "آنتروپولوژیک" کار شکل اساسی حرکت است وبه سایر شکل ها: سرگرمی، استراحت، تفریح وشادی پایه ومحتوی میدهد. اگر کار بر شکل های موصوف مقدم نباشد، آنها بی واقعیت خواهند بود". هنگامیکه یک فرد به زندگی عاطلانه خو میگیرد "میل زیاده خواهی در وی رشد می‌یابد وطمع ورزی بی حاصل در او زبانه می‌کشد"، یعنی نشوونمای وی شکل غیرعادی پیدا می‌کند.

برای انسانهای نو عشق به کار با طبیعت انسان ملازمه دارد. بیکاری انسان را اندوهگین می‌سازد. تنبلی وبیکاری براثر اوضاع واحوال تاریخی کاملا" مشخص ونامناسب برای کار بوجود می‌آید.

همچنین، بهره وری کار به اوضاع واحوال وابسته است. شرایط کار دهقان وابسته به زمین (سرف) و شرایط کاری که در کارخانه های سرمایه دار فرمانرواست به گسترش کار آفریدگارانه یاری نمی رسانند، زیرا شرایط مزبور توجه مادی به زحمتکشان را بنابر نتایج کارشان تأمین نمی کنند.

چرنیشفسکی می نویسد: "نفع شخصی انگیزه اساسی تولید است. انرژی که نشانه حرکت مساعد تولید است، دقیقا همواره متناسب با سهمی است که نفع شخصی در تولید دارد... پس نفع شخصی مبتنی برچیست؟ مبتنی بر میل به مالک بودن است... نتیجه این که تولید هنگامی خود را در مساعدترین شرایط می یابد که محصول در ملک کسی باشد که به خاطر آن کار میکند". چرنیشفسکی این اندیشه را با مثال های زیر تفسیر می کند: هرکس درباغ سبزی کاری خود بیشتر از باغ دیگران فعالیت می کند وخانهٔ خود را با مراقبت بیشتری می سازد وغیره.

درصورتی که کارگر به مالک زمین یا سرمایه دار وابسته باشد، نمی تواند فرمانروای تولید و مالک محصولات خود باشد. تولید باید جنبه مشارکت داشته باشد در این شکل، تولید واقعی تر از شکل استثمار فردی است. کارگاههای "ورا پاولونا" که در رمان "چه باید کرد؟" از آنها یاد شد، کوششی است در جهت سازمان دادن کار انسان ها به گونهٔ دیگر وآموزش آنها در ارزیابی کار به صورت جدید ومطابق با میل فطری شان بکار کردن. چنین کوششی خیالپرستانه است زیرا تجربه سوسیالیستی درچارچوب جامعه ای بکار گرفته می شود که مالکیت خصوصی ومناسبات کهن اجتماعی برآن فرمانرواست. با اینهمه، این برداشت را باید یک نوع پیشتازی درجهت جامعه آینده دانست. درجامعه جدید که مالکیت اجتماعی، کار جمعی ومناسبات رفیقانه برآن فرمانرواست، نفع شخصی به طورهماهنگ با نفع اجتماعی درمی‌آمیزد ومفهوم اجتماعی بخردانه پیدا می کند. در این شرایط احترام انسان به انسان فزونی خواهد یافت.

شرایط جدید کار، زندگی تازه ای به انسانها خواهد بخشید وآنها را از حیث فکری واخلاقی به مدارج عالی تری خواهد رساند. چرنیشفسکی در "چه باید کرد؟" (رویای چهارم ورا پاولونا) کار آزادانه انسان های آینده، انسانهای روسیه نوین را برای ما شرح می‌دهد: آنها به یاری ماشین ها کوهستان ها را از باغ های سبز وخرم می پوشانند، بیابان ها را به زمینی پر از گل وریاحین بدل می کنند و بناهای باشکوهی برپا خواهند کرد. انسان های آینده با آگاهی بکار می پردازند واز تفریح واستراحت نیز بهره‌مند خواهند بود. کار آزاد که به میل واراده صورت می گیرد، برای انسان ها منبع سرور وشادی خواهد بود.

انسان های نو نفع عمومی را بالاتر از نفع شخصی قرار می دهند. آنها عمیقا خودرا وقف امر سوسیالیسم کرده اند وخدمت به این امر بزرگ برای آنها ملاک عالی اخلاق است. این تصور که نفع شخصی برای چرنیشفسکی ملاک اخلاق است، نادرست است. نفع شخصی یگانه انگیزه رفتار هر فرد است. البته، این نفع هنگامی جنبه اخلاقی پیدا می کند که به خدمت امر مردم، ودرآخرین تحلیل، امر سوسیالیسم درآید. رحمت اف درچه باید کرد؟" ورا پاولونا را به خاطر ترک کارگاهش، یعنی واگذاشتن سرنوشت پنجاه کارگر به احساسات شخصی (هیجانات ناشی از طلاق) مورد سرزنش قرار می دهد. اما موضوع تنها منحصر به این نبود. ترک کارگاه خطر از میان رفتن آن را در پی داشت وموجب بی اعتباری اندیشه وی، اندیشهٔ سوسیالیسم وتزلزل نفع بشریت می گردید. رحمت اف می‌گفت: "... شما به امر نوع بشر زیان می رسانید وبه پیشرفت وی خیانت می ورزید. ورا پاولونا! در اصطلاح دینی این عمل را گناه دربرابر روح القدس می نامند هرگناه انسان بخشودنی است بجز این گناه" آیا این گفته‌ها دلیل تعصب ویکسو نگری رحمت اف نیست؟ به هیچ وجه. چرنیشفسکی می گوید، البته ورا پاولونا خیلی زود به اشتباه خود پی برد واز تصمیم خود عدول نمود. زیرا رفتار شریفانه همواره به عنوان یک اصل اساسی راهنمای انسان های نو است، به عبارت دیگر آنها برحسب باورهای عالی اخلاقی شان رفتار می کنند. یادآور می شویم که چرنیشفسکی درستکاری را از باورهای اخلاقی ونیکی را از خرد جدائی ناپذیر می دانست.

"برای درستکار بودن تنها داشتن خرد ویا مفید بودن کافی نیست، بلکه باید در اندیشه ها نیز از پشتکار بهره مند بود".

بدیهی است که اندیشه ها بدون کاربرد ناپایدار می مانند و بدین شکل بی فایده خواهند بود. تنها به اعتبار فعالیت‌های فردی است که می توان دربارهٔ کیفیت های اخلاقی وی داوری نمود. کسی که موعظه گر اندیشه های زیبائی اخلاقی است، ولی خود بدان عمل نمی‌کند، فریبکاری بیش نیست. انسان های نو بین گفتار وکردار هیچ تضادی نمی بینند. آنها راه دفاع از باورهای شان ومبارزه برای پیروزگردانیدن را می‌دانند.

انسان های نو برحسب باورهای شان دموکرات و سوسیالیست هستند. آنها مردمانی مغرور، وفروتن، خشن ومهربان بوده وبه اندیشه های خود وفادارند وبه تمامی خود را وقف هموار ساختن راه پیشرفت می سازند. آنها به ابراز مهرهای زبانی عادت ندارند، بلکه به دوستی محکم و احترام متقابل پا بندند. این دوستی در نوع خود از دوستی موردستایش اپیکور بسی بالاتر است زیرا نه تنها اشتراک مفاهیم فلسفی واحترام متقابل بلکه همچنین فداکاری به خاطر اندیشه سترگ رهائی مردم ومبارزه مشترک برای آزادی کارپایه این دوستی را تشکیل می دهد.

امروز نیز چون گذشته، مخالفان سوسیالیسم مدعی اند که مبارزه به خاطر سوسیالیسم و جامعهٔ سوسیالیستی به پدید آمدن افراد یک شکل وفاقد شخصیت می انجامد. چرنیشفسکی با پیش بینی چنین تهمتی نسبت به این انسان ها نشان داده است که آنها شخصیت های نیرومندی هستند که درچارچوب نمونه مشترک انسان‌های نو، افراد متفاوت زیادی بین آنها وجود دارند. درعین حال این افراد با همه گوناگونی هایشان دربرابر سایر افراد نمونه مشترکی ارائه می دادند. افرادی چون رحمت اف، یعنی کسانی که خود را به تمامی وقف انقلاب کرده اند، درمیان آنها جای ممتازی دارند. البته آنها هنوز اندک شمارند" اما با وجود آنهاست که زندگی عموم شکوفا می شود. بی وجود آنها زندگی می‌پژمرد ومی پوسد. البته آنها اندک شمارند، اما به انسان‌ها امکان نفس کشیدن می دهند. بی وجود آنها انسان ها مختنق می شوند. انسان های نیک ودرستکار بسیارند اما درمیان آنها از آن افراد کم وجود دارند. آنها به زندگی تعلق دارند، همانطور که تئین (شبه قلیائی چای) به چای تعلق دارد آنها چون عطر شراب نیرو بخش اند. از وجود آنهاست که زندگی عطر ونیرو می‌گیرد آنها گل سرسبد بشریت، انگیزنده موتورها ونمک زمین اند".

ما بارها نقش ویژهٔ رحمت اف را بین انسانهای نو تصریح کرده ایم. سخنان یاد شده نشان می‌دهند که چرنیشفسکی در وجود انسانهائی چون رحمت اف تجسم ایده‌آل‌های خودرا می‌دید. زیرا درحقیقت این انسانها هستند که روسیه وانقلاب توده‌ای به آنها نیاز فراوانی دارد. رحمت اف روح زنده وپرشور انقلاب وتجسم نیازهائی است که انقلاب دربرابر پیشاهنگ وانقلابیون حرفه‌ای مطرح می‌سازد. رحمت اف که از سلالهٔ اشرافیت است، می‌کوشد خودرا به مردم نزدیک سازد وشایستهٔ احترام آنان گردد. او به ارزش تئوری پیشاهنگ واقف است ومی‌کوشد در سطح دستاوردهای وی باقی بماند. او این دستاورد را درخدمت انقلاب قرار می‌دهد وهمهٔ دارائی، دانش، اراده ونیروی جسمانی واخلاقی اش را وقف آن می‌سازد. او پنهانی به تدارک شورش می‌پردازد وآماده است همهٔ آزمونهائی را که لازمهٔ این فعالیت خطرناک اند، تحمل نماید. او در بین انسانهای نو، به عنوان نمونهٔ فداکاری بی دریغ برای مردم وبه‌عنوان نمونهٔ برجستهٔ یگانگی اندیشه وعمل، تئوری و پراتیک، درستی فکر وعمل، تهور وشجاعت در مبارزه به خاطر خوشبختی مردم از احترام عالی وحیثیت شگفت برخوردار است،

انسانهای نو به خاطر روابط نوئی که بین آنها برقرار است وبویژه به خاطر روابط نو بین مرد وزن ونیز به خاطر اندیشه‌های نوین شان دربارهٔ زن مقام برجسته‌ای دارند. چرنیشفسکی در جوانی به عنوان قهرمان باورمند برابری حقوق زنان مطرح گردید. او در نامه‌ای به نامزدش (اولگا سوکراتونا) می‌نویسد: "زن باید با مرد برابر باشد." او روابطی را که موجب بردگی زن دربرابر مرد ویا شوهر، وکدبانوی خانه دربرابر شوهرش می‌شود، نفرت انگیز می‌نامد. برای وی وظیفهٔ هر انسان درستکار "پشت پا زدن به همهٔ تار وپودهای این روابط منحط در روح خود ویاری رساندن به انسان است تا او بتواند آن روابط را درهم نوردد واز در–

بقیه در صفحه ۲

هفته نامهٔ
اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران
تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۴۴۳۸۴

بقیه:
تجاوز چین به ویتنام

بیش از ۱٫۶ ملیون نفر رسیده است. از جمله هفتصد هزار تنشان در کولون هستند که اینک تقریبا بخش ۵ و ۶ شهر هوشی مین (سایگون سابق) را تشکیل می دهد. ۱۶۰ هزار تنشان در استان کوانگ ـ مین زندگی می کنند که در مرز چین واقع است و بقیه در دیگر شهر ها و استان های کشور پراکنده‌اند.

بخش بزرگی از چینی ها که طی قرنهای گذشته به ویتنام آمدند از مرزهای زمینی وارد شدند. اینها یا به سبب سرکوب های بیرحمانه و استثمار بی حد و حصر حکام مستبدزمان متواری‌شده‌بودند، یا اینکه بر اثر قحط و غلای ناشی از قهر طبیعت به ویتنام پناه می آوردند تا مگر در آنجا گذرانی بیابند. فقط در جنوب بود که مهاجران بین قرنهای هفده و هجده از طریق دریا آمدند.

آنها پس از ورود به ویتنام در جماعت هایی زندگی می کردند مرکب از همشهریان سابقشان در چین و به این ترتیب زبان و عادات خود را حفظ کردند اما از نظر قضایی، قوانین ویتنام درموردشان جاری بود. آنها به تدریج همسران ویتنامی اختیار کردند از آنجا که چینی تباران و همسران ویتنامی شان ـ اکثرا" کارگر بودند و همگی زیر فشار استثمار سرمایه داران و فئودال ها و امپریالیستها قرار داشتند به مرور و پس از چند نسل به جماعت ویتنامی ها می‌پیوستند و ویتنامی می شدند. اینک درزمان ما بسیاری از ویتنامی ها از نسل چینی تباران قدیم هستند. اما از آنجا که رشتهٔ مهاجرت قطع نمی شد، هنوز یک گروه جذب نشده گروه بعدی از راه می رسید و در نتیجه امروز بسیاری از محله‌ها و روستاهای خاص چینی تباران بر جای مانده است.

با این همه اکثریت عظیم چینی تباران، در کشور ما زاییده شده‌اند و حتی یکبار هم پایشان به خاک چین نرسیده است.

جریان جذب چینی تباران با اشغال استعماری ویتنام توسط فرانسه قطع گردید. هوآها، بخصوص در کولون، در نتیجه تمهیدات استعمارگران فرانسوی از ویتنامی ها جدا گردیدند. هدف این بود که آنها را از لحاظ سیاسی منزوی کنند وسپس با شدت بیشتری مورد استثمار اقتصادی قراردهند. فرانسویان گذشته از این، خود این جماعت را بر اساس موطن قدیمی ـ شان در چین به گروههای بسیاری تقسیم نمودند. هر یک از این گروهها از نوعی استقلال داخلی برخوردار شدند به این معنی که هر یک نمایندگانی برمی ـ گزیدند و مستقیما" با رژیم استعمارگر واردمذاکره می شدند.

در میان چینی تباران به مرور گروهی سازشکار شکل گرفت که با امپریالیست ها و استعمارگران هم ـ کاری می کرد و ویتنامی ها و چینی تباران هموطن ـ شان را استثمار می نمود. اینها امکان داشتند که کالاهای فرانسویان را بفروشند و مواد اولیه مورد لزومشان را تهیه کنند و از این راه به نیروی کمکی سهل الوصولی برای استعمارگران بدل شدند. کسانی از چینی تباران که تلاش و لیاقت خاصی در خدمتگذاری به استعمارگران فرانسوی بروز می دادند به تدریج بورژوازی وابسته را در ویتنام تشکیل دادند.

هنوز پای امپریالیست های آمریکایی به ویتنام باز نشده شبکهٔ تجارت و خدمات بورژوازی واسطه ـ گر چینی تبار خود را در اختیار آنها گذاشت تا احتیاجات جنگ تجاوز کارانه و سپاه غول آسای اعزامی شان را فراهم آورد. بورژوازی کولون و بخصوص بخش وابسته آن، بر اثر کارایی سازمانها ـ یش که بر اساس روابط خویشاوندی و تجربه: دراز ـ مدت کار تجارت نضج گرفته بود، تبدیل شد به یکی از ارکان عمدهٔ اقتصاد و مالیهٔ رژیم دست ـ نشاندهٔ سایگون که تقریبا" سررشتهٔ تمام امور اقتصاد جنوب را در دست داشت.

در دورهٔ سلطهٔ بورژوازی وابستهٔ چینی تباران، کولون به دنیای جداگانه‌ای بدل گردید. اینها با اتکاء به پیوندهای خویشاوندی شان برای خود دستگاهی شاهانه فراهم کرده بودند.

نظریه این که چینی تباران ساکن ویتنام مانند سایر خلق های کشور، در قید و بندهای استعماری واحدی زندگی کرده اند، حزب کمونیست ویتنام از ـ همان آغاز کار خود در سال ۱۹۳۰ تایید کرد که چینی تباران و بخصوص کارگران و دهقانان زحمتکش آنها، یکی از نیروهای انقلابی خلق به شمار می ـ آیند. بهمین جهت حزب نیروهای آنها را درمبارزهٔ انقلابی رهایی بخش ملی بسیج می نمود. بسیاری از سازمانهای صنفی چینی تباران را حزب تاسیس کرده است.

در سال ۱۹۵۵ پس از پیروزی در جنگ با امپر ـ یالیستهای فرانسوی کمیته‌های مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام و حزب کمونیست چین رسما" توافق کردند که **تمام چینی تباران در ویتنام شمالی تحت حاکمیت قضایی ویتنام قرار بگیرند و بتدریج در زمرهٔ شهروندان ویتنام در آیند.**

در فوریه ۱۹۷۵ حکومت چین به سفارت خود در ـ هانوی اختیار داد که حاکمیت در امور چینی تباران را به دولت ویتنام منتقل کند به این ترتیب که:

۱ ـ نگایی ها، گروهی از چینی تباران که از زمانهای قدیم در گوانگ ـ نین زیست می کردند، تبعهٔ ویتنام به شمار می آیند و مانند سایر ویتنامی ها از حقوق و وظایف واحدی برخوردار خواهند بود.

۲ ـ چینی تبارانی که در سایر نواحی شمال زندگی می کنند باید بر پایه اصول جدید مجموعا" تابعیت ویتنام را بپذیرند.

۳ ـ تمام امور مربوط به چینی تباران از این تاریخ در اختیار مراجع دولتی ویتنام قرار می ـ گیرد.

از آنجا که از سال ۱۹۵۵ عملا" کلیه چینی تباران تبعهٔ ویتنام شدند، سفارت چین در هانوی در سال ۱۹۶۱، ظاهرا" با توافق دولت چین، مقرر داشت که چینی تبارانی که قصد سفر به چین دارند ابتدا تقاضانامه‌ای را نزد مراجع ویتنامی پرکنند، سپس کنسولگریهای چین بر اساس فهرستی که مقامات ویتنامی در اختیارشان می گذارند روادید ورود ـ نه گذرنامه ـ برای متقاضیان صادر می کنند. به این ترتیب سفارت چین رسمیت این معنی را پذیرفته بوده است که تمامی چینی تباران ساکن شمال تابعیت چینی خود را از دست داده و تابعیت ویتنامی را احراز کرده‌اند.

و اما چینی تباران جنوب: پس از آنکه رژیم نگو ـ دین ـ دیم در جنوب، ماده‌واحده شماره ۵۳ خود را در اکتبر ۱۹۵۶ انتشار داد که در آن اشتغال به یازده شغل برای اتباع خارجی ممنوع شده بود، اکثریت عظیم چینی تباران تصمیم گرفتند که تابعیت ویتنامی را بپذیرند. بلافاصله پس از رهایی کامل جنوب ویتنام، مقامات انقلابی جنوب به ثبت اسامی خارجیان مقیم ویتنام اقدام کردند، ولی هیچ یک از ویتنامی های چینی تبار برای ثبت نام مراجعه نکردند. بنابراین می بایست وضع موجود پذیرفته تلقی می گردید. مقامات ویتنامی بر پایهٔ علائق اساسی چینی تباران کلیه شرایط لازم را فراهم آورند تا این هموطنان نیز در برابری کامل حقوق ـ همدوش سایر شهروندان در تمام فعالیت های اجتماعی شرکت کنند.

خلاصه این که به جز معدودی از چینی تباران که تذکره‌های تایوان یا هنگ کنگ را داشتند کلیه هوآهای شمال و ویتنامی های چینی تبار جنوب بیش از بیست سال است که تابعیت ویتنام را دارند.

چینی تباران جنوب همراه با تمام سکنه کشور در انتخابات عمومی مجمع خلق برای پیوستن شمال وجنوب و همین طور در انتخابات شوراهای خلق در تمام سطوح شرکت داشته‌اند. بسیاری از آنها پست های دولتی دارند، به عنوان کارگر، مهندس، آموزگار پزشک و غیره مشغول به کارند. حتی بسیاری ازآنها عضو نیروهای مسلح خلق هستند یا در سازمانهای توده‌ای انقلابی و ادارات در سطوح مختلف عضویت دارند. و باز چند نفری به نمایندگی مجلس ملی جمهوری سوسیالیستی ویتنام انتخاب شده‌اند.

به یقین می توان گفت که حقوقی که به چینی تباران ویتنام داده شده به مراتب بیش از حقوقی است که به ویتنامی های ساکن سایر کشورها، ازجمله در چین داده اند.

اما در آغاز سال ۱۹۷۸ جمع کثیری از چینی تباران که تا کنون در صلح و صفا در ویتنام زیسته بودند، به طور غیر قانونی این کشور را ترک کردند و بخصوص در نواحی مجاور چین این مهاجرت شدیدتر بود. شبکه‌ای از عوامل مشکوک که سرنخشان را سفارت چین در هانوی به دست داشت، شایعات تحریک کننده‌ای راپراکنده می ساخت از جمله: "ویتنام با اتکاء به قدرت شوروی به کامبوج که مورد حمایت چین است حمله ور شده است. به زودی ـ جنگ گسترده‌ای درخواهد گرفت و چینی تباران ویتنام اولین قربانیان آن خواهند بود. بنابراین باید هر چه زودتر به سمت چین حرکت کرد" و نیز:

"سیاست جدید چین بر این است که مقدم هر چینی تبار ویتنامی را که به میل خود به چین باز گردد تا در سازندگی کشور شرکت کند، گرامی بدارد. آنها که زودتر بازگردند مزایای بیشتری خواهند گرفت اما آنهایی که از بازگشت امتناع ورزند، خائن به وطن به حساب می آیند". و یا:

"دولت چین برای کسانی که مایل به ترک این کشور هستند وسایل سفر را فراهم خواهد کرد". واز این قبیل.

وحشت زده از شبح جنگ اکثر چینی تباران ساکن نواحی مرزی به چین رفتند و طبیعی است که در اقتصاد و زندگی اجتماعی ویتنام آشفتگی ایجاد کردند. باید اشاره کرد که مقامات چینی قدغن کرده بودند که چینی تباران از راه عادی مرزی عبور کنند. آنها مردم را مجبور می کردند که از طریق رودخانه‌ها و جنگل ها از ویتنام خارج‌شوند. سپس از این صحنه‌ها فیلمبرداری می کردند و در ـ تلویزیون و تمام سینماهای چین و سایر کشورها نشان می دادند تا به ناحق ویتنام را متهم‌کنند ـ

دوشعر از: **گالوست خانتس**
شاعر معاصر ارمنی

دوست من، اندوه من...

درسالهای نوجوانیم شناختمت.
مرا مران.
شاید روزی
ترانهٔ بزرگ ناسروده را
بتوانم سرود...
از ژرفنای سایه‌ات، دست به سویم دراز کن.
از ورای شک، ورای نادانسته‌ها،
و از درون بلور خنده‌هایم
به چشمانم بنگر،
دوست من، اندوه من...

ترجمهٔ: هراند قوکاسیان

خواهد آمد

چشم برطناب جاده‌ها آویخته
در انتظار کسی هستم
که خواهد آمد اما
چشمم
در روشنای جاده نخواهدش دید

همچون اسبی آموخته
بسته به ارابهٔ مسابقه‌ای جاودانه
می‌دوم می‌دوم
وجویای کسی هستم
او
خواهد آمد
آنگاه که من به سر درآمده‌ام
خواهد آمد او
آنگاه که نعل های سائیده‌ام
چونان طلسم خوشبختی
بر سر در خانهٔ مهربانان
مشتاق آویخته است

ترجمهٔ: احمد نوری زاده

کوچه‌های ترس

پرویز مسجدی

در تاریکی شب، مردی که ظاهراً سی ساله به نظر می‌رسید، از کوچه‌نیمه تاریکی که وسط شهر بود بیرون آمد. در زیر تیر چراغ برق لحظه‌ای توقف کرد و به راست پیچید. حالا در کوچه بزرگتری راه می‌پیمود که گرچه اینجا و آنجا ماشین هایی پارک شده بود، ولی شباهتی به خیابان نداشت. خانه‌ها با درهای بسته، گرفته و عبوس در دوطرف کوچه صف کشیده بودند. مرد آدرس جایی را که می‌خواست برود داشت اما اولین بار بود که به آنجا می‌رفت. او سعی می‌کرد اشتباه نکند و مجبور نشود مقداری از راه را برگردد و با اینکار توجه کسی را جلب کند. زیر تیر بعدی به بهانه روشن کردن سیگار ایستاد و ضمن اینکه سیگار خودرا روشن می‌کرد مانند حیوان باهوشی گوشهای خود را تیز کرد تا اگر احیاناً" از جانب کسی تعقیب می‌شود، متوجه گردد. ظاهراً" کسی در تعقیب او نبود و اگر این بی احتیاطی را می‌کرد که برگردد و به‌پشت سرش نگاه کند، خطر این را داشت که توجه کسی را جلب کند و یا تعقیب‌کننده احتمالی را بیشتر مشکوک نماید.

باد نسبتاً" سردی در کوچه می‌پیچید و صدای همهمه خفه‌ای را با خود از خیابان های اصلی شهر می‌آورد. شب آهسته آهسته سیطره‌اش را بر شهر می‌گسترد. مرد طبق نشانه‌هایی که داشت حالا باید به خانه‌ای با دیوارهای سنگی سفید که تنها خانه آن کوچه با نمای سنگ بود می‌رسید. او درحالیکه به سیگارش پک می‌زد در تاریکی به جلو خود دقیق شد و سفیدی خانه را دید. "پس تا اینجا درست آمده‌ام". ذهنش آشفته و دهانش تلخ بود. طبق حسابی که کرده بود، شاید در حدود یک دقیقه‌دیگر باید راه می‌رفت بعد در سمت کوچه بن‌بستی را می‌دید که دو خانه در انتهای آن قرار داشت و او باید زنگ در قهوه‌ای را به صدا درمی‌آورد. مرد همچنانکه با قدمهای منظم راه می‌پیمود، جلو کوچه بن بست رسید و چون تمام نشانی ها را درست دید، مانند کسی که بارها به آن خانه آمده باشد به تندی روی سکوی جلوی در رفته و زنگ را به صدا درآورد.

او از اینکه تصمیم نگرفته بود که بالاخره نگاهی به پشت سر بیاندازد یا نه، ناراحت بود. بیم این را داشت که کسی تعقیبش کرده باشد.

بزودی در باز شد و جوان لاغر اندام بلندقدی که محتاط و کنجکاو می‌نمود، جلو در ظاهر شد.

مرد که سعی داشت تردید خود را پنهان کند گفت

- شما قرار بوده منتظر من باشید.

جوان نگاه نگرانی به‌سرکوچه انداخت و آهسته گفت:

- بله بیایین تو.

مرد داخل شد و در را پشت سر خود بست. جوان اشاره کرد که باید به اطاق روبرو بروند.

دالان خانه که آنها در حال عبور از آن بودند تنگ و نمناک بود و بوسیله لامپ گرد گرفته، کم نوری روشن می‌شد طرف راست دو در قرار داشت که هر دو باز و داخل آن تاریک بود. بوی ظرف نشسته و زباله‌های انبار شده از آنها متصاعد بود. از دالان که گذشتند به حیاط کوچکی رسیدند که کف آن کاشی و باغچه خشکی کنار آن قرار داشت. جوان به طرف اطاق روبرو رفت و میهمانش هم به دنبالش از اطاق های دیگر صدای همهمه و گفتگوی خانواده به گوش می‌رسید.

در وسط اطاق دختر قد کوتاه سیاه چهره ای بلاتکلیف ایستاده بود و از پشت عینک ذره بینی‌اش تازه وارد را نگاه می‌کرد. مرد دستش را پیش آورد و ضمن معرفی خود با پسر جوان دست داد.

- اسم من صالح است.

پسر جوان با او دست داد و گفت:

- اسم من امیر است و ایشان هم خواهرمن گوهر

صالح با دختر دست داد و کنجکاوانه او را نگریست بنظر می‌آمد معلم یا دانشجو باشد. صالح از اینکه می‌دید در خانه‌ای آمده که مجبور است خیلی از مسائل را رعایت کند و کسی که با او قرار ملاقات داشته نیز تنها نیست، آشفته و نگران شده و تصمیم گرفت یک قرار ملاقات دیگر با امیر بگذارد تا بتواند راحت‌تر با او حرف بزند در این فاصله اطاق را طی کرده، لبه تخت نشست و به قفسه کتاب خیره شد. کتابها بیشتر ادبیات کلاسیک بودند او شروع کرد به خواندن پشت جلد آنها. بالزاک، دیکنز، روسو، داستایوسکی، مقدار زیادی هم جنگهای ادبی به قطع های ناهماهنگ، در پایین کتابخانه صف داده شده بود.

امیر که حالا در اتاق بلند تر حرف می‌زد گفت

- خانواده من وقتی بو ببرن که یه غریبه اومده خونه‌ء ما کنجکاو می‌شن و تا ریشه قضیه‌رو درنیارن ول کن نیستن. این بود که من و گوهر تصمیم گرفتیم سعی کنیم اومدن شما رومکتوم نگه داریم اونا به شدت مراقب ما هستن که یه وقت دخالت تو امور سیاسی به کله‌مون نزنه. نمی‌تونیم اینو به حساب خودخواهی یا تسلط بیش از حدشون روی خودمون بدونیم. شایدم اینطور باشه. اما ظاهراً" موضوعی که به اینکار وادارشون می‌کنه علاقه بیش از حدشون نسبت به ماست.

صالح از اینکه می‌دید امیر مرتب کلمه "ما" را بکار می‌برد، نگران بود. حس می‌کرد او می‌خواهد کارهای آنها را با نفر سومی که خواهرش باشد یکی کند و این جزو قرار نبود قبلاً" چیزی در مورد خواهر امیر به او نگفته بودند صالح نمی‌دانست چه تصمیمی بگیرد. از طرفی دختر با خیال راحت گوشه اتاق نشسته بود و گویی در نظر داشت خودش را قاطی ماجرا کند صالح به این ارتباط هایی که خود به خود افراد یک خانواده را در بر می‌گرفت انتقاد داشت او نمی‌خواست قبول کند که در یک شبکه همه اعضاء فامیل وارد شوند و آسیب‌پذیری آنرا بیشتر کنند، چون در سالهای اخیر نمونه‌های زیادی از این نوع شبکه‌ها که دیگر نمی‌توانست آنطور که باید منضبط باشد به چنگ پلیس افتاده و یکباره تمام افراد یک خانواده نابود شده بودند. او اغلب به رفقایش می‌گفت هر کس در خانواده باید خط مشخصی را دنبال کند و بر این عقیده‌اش استوار بود. حالا هم در میان این خواهر و برادر جوان نشسته و مردد بود. نمی‌دانست چه بگوید نمی‌خواست مسائلی را که درنظر داشت با امیر در میان بگذارد، جلو خواهرش مطرح سازد. هر سه ساکت بودند و لحظه‌ای چند در همان حال ماندند در این وقت امیر روبه خواهرش کرد و گفت:

- یه سری بیرون بزن و اگه تو نستی یه جوری که سروصدا راه نندازی چای هم برای ما درست کن.

گوهر برخاست و از اتاق بیرون رفت صالح گذاشت تا صدای پایش دور شود. آنوقت گفت:

- با من از خواهر شما صحبت نکرده بودن من قراربوده فقط شما رو ببینم. نمیدونم در موردمن و کارهایی که قراره با هم انجام بدیم، چقدر او را در جریان گذاشته‌اید. ولی این وضعی است که من خود را آماده آن نکرده بودم. شما که چنین محظوراتی در خانه داشتید می‌توانستیم جایی دیگر قرار بگذاریم.

امیر نزدیکتر آمد و گفت:

- خواهر من دانشجوی سال آخر جندی شاپوره دختر روشنی هم هست ما اغلب مسائل رو با هم تجزیه و تحلیل می‌کنیم و بیشتر اوقات تصمیمات مشترک برای انجام فعالیت های خود می‌گیریم. اما در مورد قرار ملاقات با شما، من انضباطی که‌قرار بوده رعایت کردم و جزییات رو بهش نگفتم ولی خوب طبیعی است که او تا چه اندازه‌ای متوجه جریان هست

صالح به ساعتش نگاه کرد. او فکرش جایی بود، که پس از خانه امیر باید می‌رفت می‌خواست سر موقع برسد. به صداهایی که از بیرون اتاق می‌آمد گوش داد و چون مطمئن شد گوهر آن نزدیکی ها نیست دکمه پیراهنش را باز کرد و از پارچه جلیقه مانندی که زیر آن بر بدن داشت مقداری روزنامه چاپ ریز و یک جزوه بیرون آورد و طوری که امیر ببیند آنها را زیر تشک قرار داد و گفت:

- بنظر من لازم نیست بگویید اینها را من آورده‌ام. یک قرار دیگر هم بگذاریم تا بهتر راجع به مسائل با هم حرف بزنیم. اگر موافق باشید اول تمام امکانات خود و جوانب کار را بررسی می‌کنیم شاید لازم باشد شما در مورد من و من در مورد شما چیزهای بیشتری بدانیم آنوقت خیلی راحت‌تر می‌توانیم با هم کار کنیم بنظر من این موضوعی است که حتماً" باید به آن توجه کرد.

امیر نمی‌دانست چه بگوید او موضوع را خیلی بااهمیت‌تر از آن می‌دید که قبلاً" به آن فکر کرده بود دلهره‌ای توام با ترسی شیرین بر جانش چنگ می‌انداخت حس می‌کرد دیری نمی‌گذرد که گرفتار ساواک می‌شود آنوقت باید شکنجه‌های سهمگینی را تحمل کند که نامی از این مردی که این طور خونسرد روی لبه تخت نشسته و به سیگارش پک می‌زند، نبرد شاید هم نتواند دوام بیاورد پس بهتر است گوهر را وارد این ماجرا نکند این پیشنهاد خوبیست لااقل خودش تنها گرفتار می‌شود گوهر می‌تواند در غیاب او از مادر، که حتماً شیون خواهد کرد، دلجویی نماید گذشته از این می‌تواند به مبارزه ادامه دهد، چه بسا مبارزه‌اش بتواند مثمر ثمرات بیشتری هم باشد لزومی ندارد همه چیز را به او بگوید و باعث شود هردو با هم گرفتار شوند.

در اینوقت در باز شد و گوهر در حالیکه سینی چای را روی دست حمل می‌کرد، وارد شد و رو کرد به صالح گفت:

قند نداریم شما چای با شکر می‌خورید؟

صالح سری به موافقت تکان داد آنها در سکوت چای خوردند در حالیکه هر یک غرق در افکار دور و دراز خود شده بودند بعد صالح به ساعتش نگاه کرد و چون دید هنوز قدری وقت دارد رو کرد به گوهر و گفت:

- اوضاع در اهواز چطوره؟ در مبارزات دانشگاهی حرکت‌های تازه‌ای صورت گرفته؟

گوهر شروع کرد به وصف مبارزات دانشجویی و اینکه آنها هنوز نتوانسته‌اند مبارزه خود را با مبارزات پراکنده کارگران پیوند دهند او گفت گر چه گاه چنین پیوند هایی صورت می‌گیرد ولی پلیس به چنان سرکوب وحشیانه‌ای دست می‌زند که باز تا مدتی این پیوند قطع می‌گردد و از دختری که در یکی از این تظاهرات که به بیرون دانشگاه کشیده شده بود حرف زد که زیر ضربات باطوم شهید شده بود گوهر از تشتت نگران کننده‌ای که بین دانشجویان بود حرف زد و گفت در حالیکه تمام سوراخ سنبه‌های دانشگاهها پلیس زده است عده زیادی از دانشجویان با هم برخورد ایدئولوژیک دارند و نمی‌توانند حداقل در یک مبارزه صنفی / سیاسی متحد شوند می‌گفت حتی بعضی لو دادن مبارزینی را که نمی‌خواهند حرفهای آنها را دربست بپذیرند مباح اعلام کرده‌اند و این بسیار خطرناک است.

صالح با دقت به حرفهای او گوش داد و طبق عادت به ساعتش نگاه کرده، مظنه‌ای از وقت گرفت و گفت.

- مسلم است که مبارزه هر ملت نشیب و فرازهای زیادی دارد اما آنطور هم که شما توصیف کردید مایوس‌کننده نیست گاهی اتفاق می‌افتد که یک جریان که در اصل فرعی است، موقتاً" سایر جریان‌ها را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد ولی حرکتهای صحیح جامعه سرانجام راه خود را بین توده‌های مردم باز می‌کند و به نتیجه می‌رسد این یک اصل مسلم تاریخی است.

بعد ساکت شد به ساعتش نگاهی انداخت حساب احتمالات را در مغزش مرور کرد که جایی که قرار بود برود چقدر از اینجا دور است و اگر زودتر حرکت کند بهتر است آنگاه گفت:

- من دیگر باید بروم در فرصت‌های آینده بیشتر با هم صحبت می‌کنیم.

صالح می‌کوشید گوهر او را یک دوست معمولی امیر بداند و متوجه کار سیاسی آنها نشود. پس خداحافظی کرده بیرون آمد. امیر تا سر کوچه بن بست با او آمد و گفت:

- اگر موافقید دفعه دیگر جایی در شهر همدیگر را ببینیم.

صالح در حالیکه مسیر کوچه را که در نظر داشت از آنجا برود بررسی می‌کرد گفت:

- لب شط نیمکت سوم از طرف گمرک روزدوشنبه ساعتش را تو بگو من از شش به بعد وقت دارم.

- بنظرمن سرساعت هفت که هوا تاریک شده خوبست.

- باشد و اگر نیمکت اشغال بود همان حوالی.

xxxxxxxxxxxxx

ادامه دارد

بقیه:

آفریقا: تضادهای مرحله کنونی رشد...

نمایندگان قانونی مردمند بدنام کرده ودر صورت امکان این سازمانها را ازهم بپاشند. همچنین، کشورهای ناتو تلاش می کنند با هراساندن دولت های "میانه رو" آفریقائی ازظهور "رژیم های رادیکال" درجنوب آفریقا حمایت آنها را جلب کنند.

در اردوگاه امپریالیسم زمزمه هائی حاکی از دخالت مستقیم درامور دولت های آفریقائی شنیده می شود، چراکه درغیراینصورت "غرب آفریقا را از دست خواهدداد". هیاهوی ترسناکی برسر "حضورکوبا - شوروی" درآفریقا راه انداخته اند. وازآنجا که کشورهای سرمایه داری عادت دارندآفریقا راجزئی از مایملک خودمحسوب دارند، برایشان قابل تصورنیست که آنگولا واتیوپی مقتدر ومتکی به خود کاملاً مجازند برای حفظ استقلال شان دربرابر تهاجم خارجی (بارعایت کامل منشورملل متحدوسازمان وحدت آفریقا) ازهرکشوری که بخواهندیاری گیرند.

شکست درهندوچین ضربه مهلکی برگروههای حاکم درآمریکا واردساخت. این گروهها که درحال حاضر تاحدی ازاین ضربه بخودآمده اند، زمان رابرای سازماندهی یک ضدحمله امپریالیستی درآفریقا بسیار مناسب می دانند. دراین رابطه عواملی در پهنهٔ سیاست جهانی وجوددارد که این گروهها رایاری می رسانند. ازجمله موضع گیری پکن است که غالباً دراین بخش ازجهان بیاری نواستعمارگران شتافته وبه نفع آنها عمل کرده است. دیگراینکه سیاستی که نیروهای حاکم برمصر، عربستان سعودی وبرخی دیگرازکشورهای محدودهٔ جنبش رهائی بخش دنبال می کنند، عامل مثبتی درجهت تحقق این ضدحمله امپریالیستی محسوب می شود. این یک واقعیت انکارناپذیراست که سالهای متمادی قاهره وریاض نهایت تلاش خودراکرده اندتا نیروهای مترقی رادرجهان عرب ودرجنوب صحرای آفریقا تضعیف نمایند.

ممکن است بپرسندکه چرا برخی ازنیروهای اجتماعی وطبقاتی درحوزهٔ آفریقا ازاین ضدحمله امپریالیستی پشتیبانی وسیع کرده وآن رایاری می رسانندتا موفقیت های پراکنده ای اینجا وآنجا بدست آورد؟ پاسخ دادن به این پرسش ضرورتاً نیازمند آن است که یک تحلیل کلی وعام ازموقعیت داخلی کشورهای آفریقائی درزمان حاضر بدست داده شود. در عین حال بایداین نکته رادرنظرگرفت که این ارزیابی درنظرما مطلق وبی چون وچرا نیست.

بسیاری ازکشورهای آفریقائی با مشکلات بزرگ اقتصادی دست به گریبانند. علت، پائین بودن نرخ رشدتولید (دربعضی ازاین کشورها درجه افزایش جمعیت فزون تر ازنرخ رشدتولیدناخالص ملی است) وبدهی های کلان به مراکز مالی جهان است. به علت برنامه ریزی نادرست، کمبودافرادمتخصص، بازارمحدود داخلی وزمینه مالی نامناسب موسسات صنعتی زیادی درحال ورشکستگی هستند. علت دیگرکندی دراصلاح و بهبود این موقعیت این است که کماکان همانند دوران استعمار اشتغالاتی که مستقیماً به کارتولیدی مربوط می شوندبرای مردم کمترازوکالت، پزشکی، روزنامه نگاری یاکار دفتری جاذبه دارند. بخشی از جوانان بااستعداد هم پس ازپایان تحصیلات خوددر کشورهای غربی به میهن باز نمی گردند.

مشکلات عظیمی که درزمینه کشاورزی وجود دارد وعلت اصلی وخامت روزافزون وضع تغذیه است. هر روزی که سپری می شودکشورهای بیشتری ازصادرکنندگان موادغذائی، به واردکنندگان این مواد تبدیل می شوند. گزافه نیست اگربگوئیم تااین لحظه بیشتر کشورهای آفریقائی نتوانسته اندمتناسب با شرایطی که دارند که راه وروش مناسبی برای مدرنیزه کردن ساخت کشاورزی سنتی خودبیابند. بسیاری از روستائیان زمین هایشان رارها کرده وبه امید یافتن شغلی "مطمئن تر" به شهرها مهاجرت می کنند ازاین جهت تفاوت ناچیزی میان آفریقائی ها ومردم دیگرنقاط جهان وجوددارد.

اما ظرفیت یک شهر آفریقائی برای جذب ساکنان اضافی بیشتر ازحدمتوسط است. درنتیجه تولید کشاورزی یانابودمی شودیابانرخ بسیار پائینی رشد می کند، دراین رابطه بیکاری ابعادی فاجعه آمیز پیدا می کند. نتیجه اجتناب ناپذیراین وضعیت پیدایش لشکر انبوهی بیکاران که در روند تولید جایی برایشان وجودندارد. اینان که ازهرگونه وسیله زیست و روابط اجتماعی دوام پذیرمحرومند غالباً فاقدهرنوع سرپناهند.

آفریقائی فقر زده معمولا به یاری افرادی از قبیله خود ازمرگ ناشی ازگرسنگی نجات می یابد. وجوداین افرادکه درانجمن های متعدد قومی درشهرها متشکل شده اند درعین حال مشکل عمده ای است برای دولت های نوپا که می خواهند به تمرکز وانسجام ملی دست یابند. دراین اوضاع واحوال "شهرنشینی" اسف بارتر ازهمه کیفیت حمل ونقل درشهر، سیستم آب رسانی ودیگر خدمات شهری است.

نیازی به بررسی دقیق همه این مشکلات نیست هدف ما بیشتر شناخت این واقعیت است که مشکلاتی ازاین دست چگونه برسیاست داخلی وخارجی کشورهای نوپا وتکامل جهت گیری اجتماعی آنها تاثیر می گذارند. در عین حال می خواهیم بدانیم دلائل رشد و توسعه بحرانی ودردناک جوامع آفریقائی در زمان حاضر کدامند.

× × × ×

برخی کشورهای نواستقلال که با مشکلات اقتصادی پیچیده وعظیمی مواجه اندمعتقدندکه باواردکردن سرمایه خارجی، درخواست یاری ازکشورهای استعمارگر پیشین ودیگرکشورهای سرمایه داری پیشرفته، و پیوستن به بازارمشترک قادرندبراین مشکلات غلبه یابند. نتیجه این پندار وابستگی بیش ازپیش این کشور ها به غرب وناتوانی دربهره برداری ازتمام منابع وذخائر داخلی است. معهذا بدیهی است که در بیشتر مواردکشورهای نواستقلال، درمرحله کنونی رشدخود، قادرنیستندبدون یاری خارجی عقب ماندگی اقتصادی ودیگرکمبودهای شان را برطرف سازند.

ارقام زیر تصویر کاملاً روشنی ازنقش سرمایه خارجی دراقتصادکشورهای آفریقائی بدست می دهد: سرمایه گذاری خارجی دررابطه باکل سرمایه گذاری ها به ۹۸ درصد در موریتانی، ۹۵ درصد در گابن ۸۶ درصد در توگو، ۷۶ درصد در سنگال و ۶۷ **درصد** در ولتای علیا می رسد.

رسیدن به استقلال واقعی، خصوصا استعمار زدائی اقتصادی روندی پیچیده ومتضاد دارد. بستگی یکجانبه مستعمرات پیشین به بازارسرمایه داری جهانی باکندی بسیار ازمیان برداشته می شود. معمولاً پول هنگفتی که یک کشور آفریقائی (ونه فقط آفریقائی) ازفروش موادخام می گیردوابستگی اش رابه اقتصاددنیای سرمایه داری نه تنها نمی کاهد بلکه برٰدامنه اش می افزاید: این پول به مصرف پرداخت هزینه ماشین آلات، وسائل یدکی وکارخانه های صنعتی ازغرب می رسد، غالباً این کارخانه ها جزئی ازاقتصاددنیای سرمایه داری اند، لذا بدون وابستگی به شرکت های چندملیتی کارکردی قائم به ذات نداشته ونقشی درپیدایش اقتصادمستقل ملی ایفا نمی کنند. در عین حال هجوم متخصصین، خبرگان و مشاورین نظامی کشورهای پیشرفته صنعتی به کشورهای مورد بحث رشد فزاینده‌ای دارد. گابن نمونه بارزی در این منطقه است.

درآن دسته ازکشورهائی که راه رشدغیرسرمایه داری راطی می کنندملی کردن یا "آفریقائی کردن" کارخانه های متعلق به سرمایه خارجی نیز روندی متضاداست. ازطرفی، ملی کردن درمواردی بر نقش اقتصادی **دولت** ملی وسرمایه خصوصی محلی می افزاید. اما ازطرف دیگر "آفریقائی کردن" اینکارخانه‌ها موقعیت مناسبی برای آمیزش سرمایه محلی باسرمایه خارجی و رشد فزاینده بورژوازی بوروکرات است که در حقیقت پیشقراول نفوذ استعمار درکشورهای این قاره بشمار می رود.

هنگام بررسی روندا ستعمارزدائی نمی بایست قلمرو ایدئولوژی راکه نواستعمارکماکان پایگاههای نیرومندی درآن دارد، ازنظر دورداشت درکشورهای دارای جهت گیری سرمایه داری قلمروایدئولوژی، خصوصاً وسائل ارتباط جمعی، تحت نفوذ شدیدسرمایه داری بین المللی هستند. بخشی از برگزیدگان هیئت حاکمه وقشرهای متوسط دراین کشورها پیوسته جذب فرهنگ بورژوازی والگوهای غربی رفتار اجتماعی می شوند.

پیش ازاین گفتیم که لشکر انبوهی ازبیکاران، مستمندان ولومپن ها درکشورهای آفریقائی وجوددارد. تاکنون جامعه شناسی علمی کمتربه تحقیق دراین زمینه پرداخته است که این گروه عظیم چگونه برشکل بندی سیاست داخلی وخارجی کشورهای نواستقلال تاثیر می نهد. آنچه بهترشناخته شده چگونگی استفاده ازعناصر بی طبقه بمنظوردرهم کوبیدن نیروهای مترقی وسرکوبی اعتصابات است. فشارمرزنشینان (چه مستقیماً و چه ازطریق بستگان ودوستان آنها) بر حکومت ملی بسیار زیاداست، فشاری که معمولاً به اعمال حادثه جویانه وچپ روانه درداخل یاخارج یک کشورمی انجامد این وضع زمینه ای بسیار مساعد برای ظهوروگسترش انواع نظریات کاذب نقشه های غیرواقعی ونهایتاً ازاده گرائی به منظور غلبه برعقب ماندگی کهنسال است.

به دیگر سخن دربرابر عمیق ترشدن مستمرورطه موجودمیان سطح رشدکشورهای صنعتی وکشورهای درحال رشد، ودرمواجه با مشکلات غیرقابل تصورعقب ماندگی دیرینه، رشدبیکاری، فقر وغیره، سیاستمداران و اندیشه ورزان بعضی ازکشورهای نو استقلال راه حل "معجزه آسا" رادرشعارها و اعمال مائوئیستی (تروتسکیستی) می جویند. سرانجام این اعمال جز شکست وناکامی نیست.

× × × × ×

امپریالیسم مسئول عمده عقب ماندگی کشورهای آفریقائی است چرا که این عقب ماندگی جزئی از میراث گذشته استعماری این کشورهاست. توده های کشورهای نوپا باور کرده بودند که می توانندپس از نابودی استعمار وضع اسف بار خودرا سریعاً بهبود بخشند (این امیدواری همیشه واقع بینانه نبوده چون اغلب درنظر نمی گرفتندکه حل این مشکل در کوتاه مدت چه دشواریهائی دارد). باگذشت سالها کمترین دگرگونی بنیادی در شرایط زندگی زحمتکشان برخی کشورهای نو استقلال صورت نگرفت. درعین حال توده های فقرزده شاهدپیدایش ثروتمندان نو پا بودند، و می دیدند که برگزیدگان هیئت حاکمه انواع امتیازات اجتماعی رابه خوداختصاص می‌دهند ازدیگرمیراث های استعماربرای این کشورها، منازعات ارضی وجدائی گروههای قومی ازیکدیگر بودکه به نوبه خودسبب یک رشته درگیری میان کشورهای آفریقائی گردیده است.

دراینجا پیرامون عامل ذهنی بحث خواهیم کرد. رشد دولت مداری درکشورهای آفریقائی وشکل گیری ملت که بخشی از آن است، روندهائی عینی هستند. به شهادت تاریخ این پویش ها (روندها) پیچیده و دردناکند به نظر گئورگی کیم کشورهای نواستقلال درحال حاضر آن مرحله ازتاریخ راطی می کنند، که کشورهای فعلی اروپا وآمریکا در دوره شکل گیری ملت ها - قرن ۱۸ و ۱۹ - آن راپشت سر گذاشته اند. عمده ترین ویژگی این دوره جنگ های رهائی بخش ملی ودرگیری های گوناگون میان کشورها وملت ها بوده است

عامل دیگری وجود دارد که شکل گیری ملت ها را در آفریقا پیچیده تر می سازد: روزگاری استعمارگران به میل خودقاره آفریقا راپاره پاره کردند، ودراین میان تفاوت های قومی، زبانی، فرهنگی و دیگر عوامل موثر دریک روندرشدسالم تاریخی را نادیده انگاشتند. نتیجه آنکه ده ها و صدها گروه قومی (زئیر، نیجریه) که بسیاری ازآنها خودرا اجتماع قومی - فرهنگی می دانند، دریافتند که در محدوده کشورهائی مستقل محصور شده اند.

یکی دیگر از ویژگی های برجسته کشورهای آفریقائی این است که درگیری میان اندیشه های پان آفریکانیسم (بعنوان ایدئولوژی عمومی قاره و ایدئولوژی تمام آفریقای سیاه)، ملی گرائی محلی و کشوری (ملی گرائی کشورهای منفرد) وقبیله گرائی هنوزدرحال رشد است. ملی گرائی همه جا در حال پیروزی است، درحالیکه زیر نفوذ شدیدپان آفریکانیسم (باتوجه به موقعیت منطقه وکشور) یاقبیله گرائی یا هر دو قرار دارد.

ازمیان بردن پان آفریکانیسم بوسیله ملی گرائی محلی باآنکه پدیده ای طبیعی است نتایج منفی چندی در بر دارد. پان آفریکانیسم مردم سراسر

بقیه در صفحه ۸

بقیه:

مسائل و مشکلات کشورهای دارای...

دیگری نمی تواند مشکلات داخلی و خارجی این کشورها را به نحو کارایی حل کند. بنابراین جای تعجب نیست که کشورهای هر چه بیشتری به آرمان های سوسیالیستی علاقه نشان می دهند و سمت گیری سوسیالیستی را انتخاب می کنند. عمدتا" به خاطر همین دلایل عملی است که دمکراتهای انقلابی برخی اصول اندیشه‌های مارکسیسم ــ لنینیسم، از جمله سمت گیری سوسیالیستی را می پذیرند.

تحلیل تجارب کشورهایی که سمت گیری سوسیالیستی را توأم بخشیده‌اند بسیار ارزشمند است و نقش مهمی در غنی تر کردن پراتیک انقلابی در مقیاس جهانی دارد.

کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی با مشکلات بغرنج عدیده‌ای روبرو هستند که می توان آن را به سه گروه تقسیم کرد: ۱) رهبری سیاسی توده‌ها، ۲) تضمین ثبات رژیم و ۳) تضمین ثبات پیشرفت اقتصادی. در رابطه با اینکه کدامیک از این مشکلات پیچیده تر و مهم تر است عقاید متفاوتی وجود دارد، اما بدون شک مشکل رهبری سیاسی عاجل ترین مشکل است، چرا که حل آن شرایط مطلوبی برای حل دو مشکل دیگر فراهم می آورد.

xxx

برخورد کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی به **مسئله رهبری سیاسی** با یکدیگر متفاوت است. در اکثر کشورها دگرگونی های انقلابی در راستای سمت گیری سوسیالیستی یا به وسیله سازمان های سیاسی توده‌ای از نوع جبهه ملی (۱) انجام میگیرد یا با شرکت آنها تحکیم می یابد. اما با تعمیق انقلاب دموکراتیک و بغرنج تر شدن وظایفی که در دستور روز قرار می گیرند، روشن می شود که سازمان های سیاسی از نوع جبههٔ ملی به دشواری می توانند نقش مبتکر و رهبری اصلاحات مترقی را انجام دهند. در مرحله معینی حزب نمونه جبهه ملی، که ترکیب اجتماعی ناهمگونی دارد، دیگر قادر نخواهد بود به مثابه یک نیروی سیاسی متحد عمل کند، چرا که مبارزه طبقاتی در درون آن تکامل می یابد. به علاوه، چنین احزابی فاقد دیسیپلین، ایدئولوژی و کادرهای آموزش دیده می باشند.

زمان اتحاد عناصر انقلابی تر و سوسیالیستهای پیگیر تر در میان صفوف دموکراسی انقلابی فرا می رسد. در چنین شرایطی بود که در نیمه دهه ۱۹۶۰ــ برخی از کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی به فکر تجدید سازمان تدریجی احزاب نمونه جبهه ملی به احزاب پیشاهنگ افتادند.

وجه مشخص عمده احزاب پیشاهنگ، چنانکه از گفته‌های هواداران آن و تجارب عملی بر میاید، عبارت است از: انتخاب اعضاء و بطور فردی ودقیق رعایت اصول سانترالیسم دموکراتیک و دیسیپلین حزبی، و داشتن ایدئولوژی روشن بر پایه اصول سوسیالیسم علمی.

دمکراتهای انقلابی در اصل وظیفهٔ تاسیس احزاب پیشاهنگ را به آینده دوری محول می کردند. چرا که آموزش پیشاهنگی از انقلابیون وظیفه شناس به زمان و کوشش زیاد نیاز دارد. در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۸ رهبری الجزایر یک رهنمود عمومی در باره تجدید سازمان و ساختمان حزب منتشر کرد، که هدف آن، به گفته روزنامه "**المجاهد**" ایجاد یک حزب پیشاهنگ نه توده‌ای، بود. تجدید سازمان حزب توده‌ای یعنی جبهه آزادی بخش ملی (**NLF**)، باید در سه مرحله انجام می گرفت: اول ــ مرحله آموزشی، دوم ــ پذیرش اعضاء جدید و انتخاب از میان اعضاء قدیمی جبهه آزادی بخش ملی، سوم ــ انتخاب رهبری. این اقدامات و اقدامات مشابه به نوزایی حزب انجامید، حزبی که اکنون برای تبدیل شدن به نیروی هدایت کننده کشور مبارزه می کند.

این وظیفه در جمهوری خلق کنگو با سرعت بیشتری به انجام رسید. از سال ۱۹۶۸، پس از آنکه نیروهای انقلابی تازه نفس رهبری را بدست گرفتند، این وظیفه در دستور روز قرار گرفت. "**اتومبا**" نوشت: برای به انجام رساندن انقلاب، خلق کنگو به سازمانی نیاز دارد که بر بنیاد تئوری انقلابی و انضباط آهنین بنا شده باشد، پیوند های خود را با توده‌ها حفظ کند و به انتقاد و انتقاد از خود بپردازد."

کنگره موسسان که در اواخر سال ۱۹۶۹ برگزار شد حزب کار کنگو را بنیان گذاری کرد ــ یک حزب پیشاهنگ که رسما" مارکسیسم ــ لنینیسم را پایهٔ ایدئولوژیک خود اعلام کرد. طبیعتا، حزب هنوز با مشکلات عدیده‌ای روبروست، بیش از همه مشکل کادرها مطرح است. اما این مشکلات را می توان به تدریج حل کرد. قدرت و پرستیژ حزب کار کنگو افزایش می یابد. یکی از مراحل مهم در شکل گیری حزب، سومین کنگره آن، در دسامبر ۱۹۷۲ بود. کنگره بار دیگر عزم حزب را برای بنا نهادن فعالیت خود بر اصول مارکسیسم ــ لنینیسم، تکیه بر توده‌های زحمتکش تاکید کرد، گسترش صفوف حزب را به وسیله عضو گیری از میان کارگران و دهقانان طلب کرد، و ضرورت آموزش ایدئولوژیک اعضاء حزب و تمام زحمتکشان را تصویب نمود. پیش نویس قانون اساسی که به وسیله کنگره تصویب شد، جدایی ارگان های عالی رهبری حزبی از ارگان های قضایی و اجرایی را، که تا کنون در یکدیگر ادغام شده بودند، تصریح کرد.

در جوامعی که هنوز تمایز طبقاتی ضعیف است، این خطر وجود دارد که حزب پیشاهنگ یک حزب طبقاتی باقی نماند، بلکه به "حزب کادرها" تبدیل شود، از اینرو که اعضاء آنرا به طور عمده فعالین منظم حزبی و مقامات دولتی تشکیل دهند. اما کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی تجارب کافی برای مبارزه کارآ با این خطر اندوخته‌اند. برای نمونه، در "منشور الجزایری جبهه آزادی بخش ملی" آمده است که حزب در وهله اول از ورود کارگران و دهقانان استقبال می کند، و یا حزب کار کنگو انتخاب اعضا را بر اساس اصل انتخاب فردی بهترین افراد زحمتکش و روشنفکر که خود را واقف امر سوسیالیسم کرده‌اند، قرار داده است. حزب دمکراتیک گینه کار آموزش را میان اعضاء خود انجام می دهد و اتحاد ملی آفریقای تانگانیکا (TANU) در تانزانیا با عناصر بورژوا زده و فاسد مبارزه می کند.

اعلامیه آروشا یک نظام کلی برای ممانعت از تبدیل "اتحاد ملی آفریقای تانگانیکا" به حزب مقامات رسمی تدوین کرد. در ابتدا، در اعلامیه مکررا" تاکید می شود که "TANU حزب کارگران و دهقانان است" (بخش II، IV و جاهای دیگر). پس از آن با صراحت گفته شده که: "رهبران TANU یا دولت باید دهقان یا کارگر باشند ... هیچیک از رهبران TANU یا دولت نمی توانند در شرکتی سهم داشته باشند ... یا پست رهبری در هیچ بنگاه خصوصی اختیار کنند ... یا خانه‌ای داشته باشند که به دیگران اجاره داده باشند" (بخش V، "a"). در وهلهٔ سوم اعلامیه می گوید، اعضای حزب باید ایدئولوژی حزب را عمیقا" مطالعه کنند، آنرا درک نمایند و اهمیت رعایت اصول حزبی را به خاطر بسپارند.

در کشورهایی که اخیرا" یا همین بتازگی در نتیجه اقدامات انقلابی بخش ترقیخواه ارتش در مسیر سمت گیری سوسیالیستی قرار گرفته‌اند، مشکل رهبری سیاسی درسطح حدودا" متفاوتی مطرح می شود، در این کشورها مسئله اینست که آیا باید یک جبهه ملی (حزب نمونه جبهه ملی) تشکیل داد یا، باید با توجه به تجارب سایر کشورها، از همان ابتدا یک حزب پیشاهنگ به وجود آورد.

اکثر کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی، تک حزبی هستند، اما، این البته، یک قاعده نیست. ضرورت وجود یک یا چند حزب در جامعه به وسیله عقاید ذهنی رهبران یا حتی حزب حاکم تعیین نمی شود، بلکه عوامل عینی، چون عمق تمایز طبقاتی در جامعه، تعادل نیروهای سیاسی و طبقاتی در کشور موضع بین المللی و پیوندهای ناشی از آن، تعیین کننده این امر هستند. در بسیاری از کشورهای در حال رشد منافع مبارزه در راه پیشرفت ملي واجتماعی حفظ نظام چند حزبی و اتحاد آنها را در جبهه متحد ملی تمام احزاب و گروه‌های سیاسی واقعا" میهن پرست و هوادار سمت گیری سوسیالیستی، طلب می کند. چنین جبهه با شرکت چهار حزب (از جمله حزب کمونیست) در سال ۱۹۷۲ در سوریه تشکیل شد.

همکاری میان کمونیستها و دموکراتهای انقلابی اهمیت فوق العاده‌ای برای تضمین پیشرفت سمت گیری سوسیالیستی دارد. کمونیست ها مدتهاست که خود را به عنوان سازماندهان برجسته توده‌ها و مبارزان پیگیر و پر شور در راه ترقی اجتماعی و رهایی ملی نشان داده اند. اما این تمام مسئله نیست. ساختمان یک جامعه نوین مسئله بغرنجی است، به ویژه در یک کشور از لحاظ اقتصادی عقب مانده. این کار به دانش عمیق در علوم اجتماعی، بررسی دقیق و انطباق خلاق تئوری و پراتیک رشد غیر سرمایه‌داری نیاز دارد. احزاب کمونیست و جنبش جهانی کمونیستی تئوری رشد غیر سرمایه‌داری را تدوین کرده‌اند و به نتایج پر اهمیتی در تحلیل آخرین پیشرفت های کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی رسیده‌اند. غنای تجارب در این زمینه رهبران کشور های در حال رشد را قادر می سازد که مناسب ترین روشها را برای شرایط ویژهٔ کشور خود برگزینند.

بدین ترتیب، مسئله تضمین رهبری حزب در روند سمت گیری سوسیالیستی در کشورهای نواستقلال، بسته به سطح تکامل انقلاب، سرشت وظایف ملی که در دستور روز قرار دارد و سایر شرایط محلی، از راههای مختلف حل می شود. این راه حل ممکن است تاسیس یک حزب توده‌ای از نوع جبهه ملی باشد، یا تجدید سازمان چنین حزبی به یک حزب پیشاهنگ، و یا ایجاد یک جبهه متحد ملی مرکب از تمام نیروهای ترقیخواه.

"ادامه دارد"

---

۱ ــ منظور از سازمانها یا احزاب نمونه جبهه ملی جبهه‌هایی مرکب از نیروهای اجتماعی ــ طبقاتی وسیع و ناهمگون می باشد. ــ م

۲ ــ "اتومبا"، ۲۳ دسامبر ۱۹۶۸

بقیه:

انسانهای نو از دیدگاه چرنیشفسکی

یابنده و نبوغ، فعالیت اجتماعی را برای وی ناممکن ساخته و از او هیچ کاری جز کام جوئی و تولید مثل برنمی آید. جامعه باید برابری حقوق زن را بشناسد و دسترسی به کار مفید اجتماعی را برای وی ممکن دارد. تنها در این صورت است که او نشان خواهد داد که چه انرژی و نیروی فزایندهٔ فکری در او نهفته است

تغییر موقعیت اجتماعی زن دگرگونی موقعیت وی را در خانواده و تغییر رفتار شوهرش را نسبت به وی موجب می شود. چرنیشفسکی دگرگونی موقعیت اجتماعی زن و تامین استقلال و حقوق برابر وی را با مرد یکی از شرایط بهبود اخلاق اجتماعی می دانست. به عقیده او رهایی زن با مبارزه برای آزادی مردم و دموکراتیزه کردن جامعه پیوند دارد. خود زنان نیز می‌توانند و باید در این مبارزه شرکت جویند و الهام بخش شوهران خود در این مبارزه باشند. ولگویینا (در مقدمهٔ رمان) می گوید: "من آرزومندم که روزی بگویند، شوهرم نخستین کسی است که به نیاز مردم لبیک گفته و به خاطر مفید بودن برای آنان از هیچ چیز فروگذار نکرده است. من نمی گویم که شخص وی از این که هیچ در فکر خود نیست، برای وی چه اهمیت دارد! اما او هرگز فرصت مراقبت از مرا نداشته است و اگر چنین کاری لازم باشد، من و والودیا (پسرم) حاضریم بی سرپرست بمانیم!

زن آزاد شده، زندگی و روابط خود را با مرد به نحوی سازمان می دهد که انسان های نو بدان عمل می کنند. اینان ازدواج را یک نوع داد و ستد نمی دانند و جز عشق هیچ انگیزه‌ای برای آن نمی شناسند از این رو، آنها از معایب مخصوص زندگی خانوادگی طبقات دولتمند (بی وفایی متقابل، کینه ورزی ها ی موروثی و غیره) بی خبرند. عشق در نزد انسان های نو هرگز یک شور موقتی منبعث از منظر خارجی شخص یا ثمرهٔ خیال حریصانه کامجوئی نیست. پایهٔ آن را باید "در ژرفای زندگی اخلاقی" جستجو کرد عشق عبارت از میل به محبوب با همهٔ آن چیزهایی است که او برای یک زندگی بهتر به آن نیاز دارد و نیز شاد شدن از شادی های او و رنج بردن از رنج‌های اوست.

بقیه در صفحه ۸

بقیه:

چگونه مجلسی خواهیم داشت؟

در هیچ امری از امور هیچ گونه محلی از اعراب نخواهند داشت وحداعلی می توانند به حفظ موجودیت وامتیازات قومی ومذهبی خودامیدوار باشند، مسئولیت بسیار بزرگ وتاریخی رویاروئی با مسائل ومشکلات یک جامعه درحال تخمیر انقلابی را به صورتی انحصاری بر دوش خواهندگرفت. البته، پذیرفتن یک چنین بار مسئولیت از جراءت وایمانی شگرف حکایت می کند.

ولی این یک طرف قضیه است. طرف دیگری هم اینجا وجود دارد، و آن توده های مردم اندکه انقلاب را به حق امرخود ودستاورد بزرگ خودمی دانند. این انقلاب برای آنان به معنای آزادی وعدل وبرابری است، منشور رهائی ازفقر وبیماری وبی فرهنگی است، ضامن کارشرافتمندانه ودستیابی به شخصیت والای انسان و شهروند حاکم بر سرنوشت خودوکشور خویش است. برای رسیدن به چنین هدفهائی است که توده های میلیونی زحمتکشان ومحرومان ایران به زودی به پای صندوقهای راءی خواهندرفت. آنان، باامیدی که به نتایج ملموس واینجهانی انقلاب بسته اند، از مجلس آینده که ناچار اسلامی است می‌خواهند تابه امیدهای شان تحقق بخشد وتعهداتی راکه نمایندگانش به نام اسلام به گردن گرفته اندبجای آرد. راءی مردم ـ گذشته از تکلیف شرعی که پیشوایان عالی قدر مذهبی دراعلامیه های خود معین کرده اند ـ نمودار اعتمادی است که به کاردانی، کارآئی واخلاص عمل نمایندگان، تک تک و در مجموع، ابرازشده است. بی شک، فرصت کافی هم به مجلس وبه دولتی که برسرکارخواهدآورد داده خواهد شد. ولی، خواهی نخواهی، مردم قضاوت خواهندکرد و مجلس ودولت را به معیارکارهای انجام‌شده ومعنای خلقی این کارها خواهندسنجید. اما قضاوت، این بار، تنها درباره اشخاص یا گروهها نخواهدبود. اسلام، بعنوان یک نیرووایدئولوژی سیاسی، به محک زده خواهدشد: پیروزی یا شکست سیاسی اسلام...

آری، دراینبازی، داوبزرگ وبسیاربزرگ است ولی گرایش های سیاسی ـ اسلامی ازآن باک نداشته اند. پس از بهمن ۵۷، بیشتر به انگیزه منزه طلبی عقیدتی تاتنگ نظری وانحصار گرائی سیاسی، آنان همه مسئولیت ها را در اداره موقت اموربرعهده گرفتند، و اکنون هم که نهادهای دائمی جمهوری اسلامی یکی پس از دیگری استقرار یافته ومی یابد، باز مصرانه یاری وهمکاری هرنیروی سیاسی دیگری را رد می کنند. البته این روش واین برخوردبا مسائل بازسازی انقلابی ازنظر ما نادرست است وانقلاب رااز نیروهای فعال صدیقی که می توانندداجرای هدفهای آن سهیم باشند محروم می سازد. بساهم که برخی رادربیتابی عمل و سرخوردگی ازتبعیضی که درباره شان روا داشته می شود به موضع مخالفت براند، چنانکه دیده ایم ومی‌بینیم. ولی فعلا، واقعیت همین است که هست. ایران انقلابی ما آزمایشگاه ایده ئولوژی سیاسی یک اسلام نوگشته باگرایش های خلقی، دموکراتیک و ضدامپریالیستی‌شده است. تازمانی که این گرایش خلقی، دموکراتیک و ضدامپریالیستی بر انقلاب اسلامی حاکم است، مورد تاءئید وپشتیبانی بی دریغ وبرخوردار از راهنمائی دلسوزانه نیروهای اصیل انقلابی خواهدبود، ـ خواه این نیروها در مجلس ودولت شرکت داشته باشندیانه. به همین علت هم هست که ما، باآن که امیدموفقیت نیست یابسیار کم است، درانتخابات مجلس شورای ملی شرکت خواهیم کردوبه نامزدهای انقلابی ـ خلقی، دموکرات و ضدامپریالیست، درخط امام خمینی ـ راءی خواهیم داد

بقیه:

انسانهای نو از دیدگاه چرنیشفسکی

در کنار این میل به زیستن برای خوشبختی محبوب میل به زیستن به خاطر سعادت دیگران وجود دارد. چرنیشفسکی علیه این برداشت که محبت شخصی "احساسات تنگ مایه‌ای" بیش نیست، به شدت اعتراض می نمود. هر محبت راستین به این یا آن طریق به افراد دیگر کشانیده می شود و جنبه عمومی پیدا می کند. این چیزی است که به عشق زناشوئی و به طور کلی به هر نوع علاقه شخصی اعتبار می دهد.

بقیه افریقا:
تضادهای مرحلهٔ کنونی رشدوتوسعه

آفریقا را مخاطب قرارداده وآنها رابر وحدت در مبارزه برعلیه امپریالیسم واستعمار فرا می خواند. درحالیکه ملی گرائی منطقه‌ای غالبا به یک کشور محدودمی شود، دربرابر دیگران خودرا برجسته می کند و حتی به مقابله باآنها برمی خیزد.

دراین شرایط برخورد ودرگیری کشورها به سادگی ممکن است به دشمنی آشکار و برادرکشی تبدیل شود. این پدیده گاهگاه اتفاق می افتد. اماآنها این حقیقت ساده راازیادمی برند، که درگیری های مسلحانه هیچگاه به نفع هیچیک از کشورهای آفریقائی نبوده، بلکه به عکس ضررهای جبران ناپذیر برای همه همراه داشته است.

× × × × × × ×

مسئله رشدفزاینده قشربندی دردرون ودرروابط موجودبین کشورهای قلمروجنبشهای رهائی بخش پیش ازاین‌موردتوجه‌عموم قرارگرفته‌است. این رونددرقاره آفریقا نیزبه‌کاملترین شکل خوددرجریان است بااین تفاوت که ویژگیهای خاص خودداردِ.

هرچه اززمان استقلال یافتن کشوری بیشترگذشته باشدقشربندی اجتماعی ـ طبقاتی ومرزبندی سیاسی درآنبارزترونیرومندتر، وبالطبع تاثیراین عوامل بر سیاست کل آفریقا، خصوصا برفعالیت سازمان وحدت آفریقا، قدرتمندتراست. طبعاً پدیده‌ای بنام قشربندی درموقعیت های بحرانی، یعنی زمانی که منافع‌طبقاتی وجهت گیری سیاسی و اجتماعی کشورها اهمیت حیاتی پیداکند، خودرا بیشترنشان می‌دهد. درمجموع‌هنوزکه‌هنوز است گرایش کشورهای آفریقائی به‌مبارزه‌برای‌نابودی بقایای نژادگرائی و استعمارکمابیش یکسان است؛ هرچندکه سهم هرکشوردراین مبارزه متفاوت بوده‌وتا حدودی بستگی به جهت‌گیری های اجتماعی و وابستگی‌های سیاسی آن کشوردرسیاست خارجی دارد، که این خود چندان غیرمنتظره‌نیست.

مرزبندی سیاسی درجریان مبارزه آنگولابرای استقلال تحت رهبری نیروهای مترقی آن کشور، ونیز هنگام پیدایش اتیوپی انقلابی ومبارزه‌اش‌برای دفع تهاجم سومالی بیش ازهروقت دیگری خودرانمایاند. در این‌مورداانگیزه‌های اجتماعی که اعمال کشورها را تعیین می‌کرد، چنان آشکاربودکه نقطه‌نظرهای سنتی درباره وحدت آفریقا وشعارهای ضداستعماری وضد استثماری راتحت الشعاع خودقرارداد. برخی حکومت‌ها صریحاتهاجم آفریقای جنوبی نژادپرست رابه‌ظهوریک رژیم "مارکسیستی" درآنگولاترجیح‌داده، دخالت عربستان سعودی ودیگرکشورهای ارتجاعی "غیرآفریقائی" راناـ دیده گرفته، ودرهمان حال هیاهوی بسیاربرسر خطر دخالت "کوبا ـ شوروی" درامورااتیوپی براه‌انداختند.

قشری از "ثروتمندان نوپا"، بوروکراتها، کارخانه ـ داران وتجارسودجووهمه فن حریف درکشورهای آفریقا ـ ئی درکارپیدایش است. طبیعی است که‌آنها به‌سرمایه ـ داری دلبستگی‌عمیق داشته باشند، چراکه تجربیات دیگرکشورهای آفریقائی متقاعدشان کرده‌که‌جهت‌گیری سوسیالیستی، مالکیت خصوصی را محدودنموده‌وبا بهره ـ کشی درهرشرایطی مخالفت می‌کند. رشدنیروهای مترقی درسراسرقاره چنان باعث وحشت آنها گردیده که‌ناگزیر شده‌اندبطورمستقیم ازغرب کمک بخواهند. معمولاحمایت غرب‌شکل مخفی داردوعملیاتی گوناگون ازقبیل فرستادن‌سلاح، اعزام کارشناس، آموزش گروههای نظامی، خرابکاری برعلیه‌نیروهای چپ تاتروررهبران آنها رادربرمی‌گیرد.

بخشی ازنیروهای اجتماعی وطبقاتی درآفریقا دانسته وارادی شریک جنایتهای غرب‌اند، چراکه‌سخت نگران این منافع‌هستند. ازآنجاکه این نیروها هیچ امیدی به‌ثبات جریانها ورژیمهای محلی ندارندثروت فزاینده خودرا دربانکها وشرکتهای بیمه سرمایه‌گذاری می‌کنند، یا به‌خریداملاک، اوراق بهادار وسهام می‌پردازند. نمونه‌ای ازاین نوع آمیزش منافع‌برگزیدگان محلی با مراکزامپریالیستی را می‌توان درکیفیت سرمایه‌گذاری برخی ازکمپانیهای تولیدکننده نفت خاورمیانه مشاهده‌کرد. اما این پدیده منحصربه‌آفریقا نبوده‌وتمام جهان درحال رشدرا دربرمی‌گیرد. این مطلب جداگانه‌ای است که اعمالی ازقبیل انتقال ثروت ازجهان روبه رشدبه‌کشورهای رشدیافته به‌آگاهی عموم نمی‌رسدوکاملا" مخفی نگاه‌داشته می‌شود. تنها بعدازانقلاب اتیوپی‌جهان دانست که‌امپراطورقبلی، هایلاسلاسی وخانواده‌اش‌مبالغی نجومی به‌بانکهای غربی منتقل کرده است.

* * * * * *

تااینجا تحلیل من ازموقعیت آفریقا تاحدی یک‌ـ جانبه‌بوده‌است. تعمدداشتم که بیشتربروجوه‌منفی وتضادهای رشداجتماعی تاکیدکنم، چون این جنبه‌چندان موردتوجه قرارنمی‌گیرد. موفقیتها وپیروزیهای بدست آمده درمقایسه‌باعقب‌نشینی های پراکنده‌چشمگیر است: به‌این عقب‌نشینی ها نیزبایستی توجه نمود.

چه زمینه‌هایی برای یک ارزیابی امیدوارانه از دورنمای رشد جنبش رهایی بخش ملی در آفریقا وجود دارد؟: علاوه بر ایمان به پیروزی تاریخی ومحتوم نیروهای مترقی ضد سرمایه داری ـ که خود قانونمندی عام ترقی اجتماعی است ـ زمینه‌های بسیاری رادراین رابطه می توان برشمرد:

اول؛ مبارزه برای بر چیدن آخرین پایگاههای استعمار و نژاد گرایی در قاره شدید تر و گسترده‌ـ تر می شود. هر چه امپریالیسم سخت‌ترتلاش می کند، نمی تواند رژیم های جنایتکار را که به حکم روند ترقی اجتماعی محکوم به نابودی اند، نجات دهد.

دوم؛ در کشورهایی که به یاری غرب روابط سرمایه‌داری در آنها بارور نشده، بحران عمیقی وجود دارد. نیروهای مخالف راه رشد سرمایه‌داری و هواداران سیاست امپریالیستی هر دو از این کشورها رشد می کنند.

سوم؛ شماره کشورهایی که سوسیالیسم را بر راه رشد سرمایه‌داری ترجیح می دهند دائما" درحال افزایش‌است. می توان گفت‌که در سال های اخیر تعداد این کشورها تقریبا" دو برابر شده است.

چهارم؛ دگرگونی های عمیقی در میان احزاب دمکرات انقلابی حاکم در کشورهایی که جهت‌گیری سوسیالیستی دارند در شرف‌تکوین است. در مجموع دمکراسی انقلابی دهه هفتاد، به عنوان پدیده‌ای ـ اجتماعی با ویژگی های خاص‌خود، به نیازهای زحمت کشان، به سوسیالیسم علمی و جامعه سوسیالیستی نزدیک‌تر شده است.

به شهادت‌تاریخ موارد متعددی وجود داشته که یک‌دکترین پرآوازه تنها به علت " مد روز بودن" هواداران بیشماری کسب‌کرده است. در آفریقای دهه ۶۰ علاوه‌بر انواع گوناگون " سوسیالیسم های ملی" تعداد زیادی از مردم (که عمدتا" به طبقه متوسط تعلق داشتند) به جانبداری از سوسیالیسم علمی پرداختند و در حمایت‌از سمت‌گیری سوسیالیستی داد سخن دادند. در حالیکه واقعیت‌این بود که زندگی این آمادگی را در آنها نیافریده بود تا برای شعارهایشان بجنگند.

اینان که فاقد تجربه نبرد طبقاتی بودند و در گزینش‌جبهه گیری قاطع توده‌های زحمتکش محکوم به شکست، سعی کردند موقعیت‌ویژه خود را ـ دستمزد سالیانه بالا، و انواع امتیازهای اجتماعی که ماموریـن دولتی همطراز آنها در زمان استعمار، یا به مجرد استقلال کشور از آن بهره‌مند شده بودند ـ حتی در جریان انتقال به راه رشد مترقی حفظ نمایند. البته به سختی می توان تصور کرد چنین جامعه‌ای با موفقیت‌به سوی سوسیالیسم پیشروی کند جامعه‌ای که عمیقا" اسیر پیشداوریهای صنفی وگروهی باشد و قشر حاکم آن غرق در تجمل و ثروت، درحالیکه توده‌های زحمتکش‌آن از ابتدایی ترین وسایل زندگی محروم باشند. چنین"الگویی ازسوسیالیسم" هیچگاه توده‌ها را جذب‌نخواهد کرد.

(پایان)